

کتابخانه
۱۳۸۴

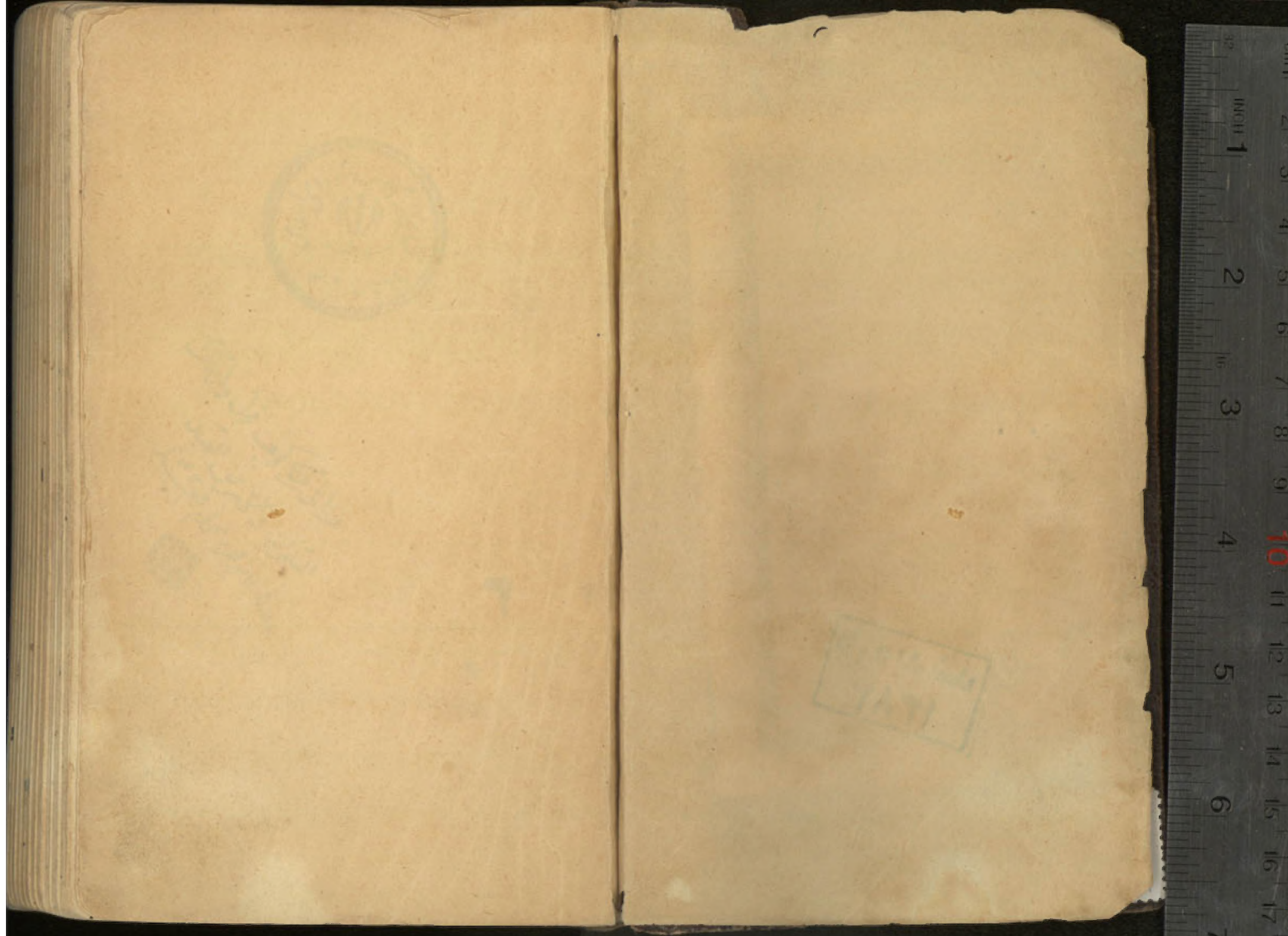
بازدید شد
۱۳۸۴

۱۱۳۸۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	جندب مقبل
مؤلف	احمد و اعظم ابن ملا محمد بن زیدی
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۱۳۸۳
جمهوری اسلامی ایران	
شماره کتاب	۸۹۵۱۳

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۱۳۸۳







هَذَا مِلْكِي كَتَبْتُ
السلامة والسلام
في شهر محرم
سنة ۱۳۰۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِالسَّيِّدِ
 أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَمِيِّ وَالْعَاقِبَةِ الْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَتَانَا جَدُّنَا كَبِيرُهُ بِمَنْزِلَةِ
 دُخَانِ آبِ حَمِيمٍ يَنْفِرُ كَرَوْحٍ يُوَارِكُ مَحَبَّةَ عَلِيِّ مَهْمَلٍ وَتُحَوَّلُ خَلْقُهُ
 أَوْدَانُ الْمَرْمَعِ وَتُتَرَّبُ نَهْمُهُ بِوَضْعٍ نَجْمُ كَرَامَةٍ تَلْمِزُ مَعْنَى الْأَنْعَامِ
 أَهْلًا بِحَقِّ حَقِّهِ وَتُجَدُّ بِمَنْزِلَةِ أَنْزَلِهِ وَبِأَيِّ مَرْفَعَةٍ يَجْرِي بِهَا نَارُهُ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

جدول اول
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام

در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام

جدول دوم

در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام

جدول پنجم

در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام

جدول هفتم

در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام

جدول هشتم

در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام
 در بیان تدریس حضرت امام علیه السلام و تفسیر که شرح حق تعالی بر علیه السلام

جدول دهم جدول یازدهم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
حضرت سجاد در غنیمت حضرت شمسی حضرت سجاد است

جدول دوازدهم جدول سیزدهم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
بکر و احوال راه که بخوبی کفر و کجی و کجی پرتو
و حضرت عاقل در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است

زمن و باب فرت

جدول چهاردهم جدول پانزدهم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است
و احوال حضرت

جدول شانزدهم جدول هیجدهم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است

در باب توبه

جدول شانزدهم جدول هیجدهم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است

جدول نوزدهم جدول بیستم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
در راه شام و احوال حضرت عاقل در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است
و احوال حضرت عاقل در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است

جدول بیست و یکم جدول بیست و دوم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است

جدول بیست و سوم جدول بیست و چهارم

در باب توبه بفرج و السلام حضرت عاقل در باب کیفیت کفر و کجی و کجی پرتو
در باب توبه بفرج و السلام حضرت سجاد است

بدول چهل و پنجم

در گفت اول سید علی محمد

در گفت دوم سید علی محمد

بدول چهل و ششم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و هفتم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و هشتم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و نهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و دهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و یازدهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و دوازدهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و شانزدهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و هجدهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و نوزدهم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و بیستم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و بیست و یکم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و بیست و دوم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و بیست و سوم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و بیست و چهارم

در گفت اول سید علی محمد

بدول چهل و بیست و پنجم

در گفت اول سید علی محمد

طوبی این کسین بالیه و محرم و شهرت و علم چهارم بر این شخص لغز و بلا
نفسه لا ینبئ الله به و انفسه و حقه و حی خنایه و بادی که در حقیقت
و عنبر نثار کند و در روز قیام عیبه و اخف تر از بوشنه سبکتر از بوشنه
در خمر که خمر در روز قیام و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی
عیب و حقه و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی
از کربیه باز از ماه الحمله از کربیه باز از ماه الحمله
نظیر سکو گفت ایتم کلا و حقه از حقه از حقه از حقه از حقه
چهار روزی لوی دیدم در ماه حقه بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی
نیکو در حقه عیبه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
بیم میگفت کربیه کن در این قطره شدت بزد این رفو قیام کربیه
زید ایتم کلا ایتم کلا و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
کربیه کنم بار ماه عیبه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
رفو و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
که عیبه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
نفس

گفت و تو بیهوشی بر این شهرت و علم چهارم بر این شخص لغز و بلا
در خمر و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی و بیهوشی
بیم میگفت کربیه کن در این قطره شدت بزد این رفو قیام کربیه
زید ایتم کلا ایتم کلا و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
کربیه کنم بار ماه عیبه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
رفو و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
که عیبه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه و حقه
نفس

بولتا قدر زرد شور بود که در دست پیدا آمد محمد بن مسلم کبریا می دیدم
 شبیه از عا ابرو بر سر خدا و حمله کرد از پشت و بر انغم بر سر خنده و در جبهه
 بر انغم غوغا حج کبریا بچشم کمال مرا که بود که در لاله افروزه نگاه نگاه
 اندر چرخه میخ از ابروین دفاع نگاه پرید از سر کراچه تر شد
 گفت ایچ که از ارشیده و فلاشش نغمه می کشد کاسم به سر پرست
 بسیار شده که عمل گفت کاسم پرست تحت گفت بعد از کاسم
 از شهید کرام یک شیاع تر بگفت از فطره بدی علی کبریا
 بواصر از بلای غیله نیست بن جاحن بسیاری بر علی کبریا
 و درش زخمها خیزد بر اندک لاله و جعفر کوی تپاله العطش ^{از عطش} قتل
 و نقل کجدا احمد فضل الی شریه ^{و نقل} من الخاسر ^{و نقل} کجدا
 یا بنی بخت استم ثرا است بر این ای که تراغم بقطره بر تو جانیام
 رویت یکر منو با بنی هات لسانک ایفره را با جوی کبریا
 می کد از کبریا ان غول در دست هر زید کد که لغز دیدن آن در کد
 از آن خوش خوش است بر صحرای خشتی در از قبر زرد کد از کد
 دلش

دشت در دشت کمر گشت و اولاد زنده است محمد بن مسلم کبریا
 بنظر من عجبی صفتی بر سر اکبر تر بود ارا در اید الدفنه ^ع
 القوم الطمین لا بد من کد دوم ^ع در با صحرای حصر ^ع
 اندر و شهادت میفلد که علی صغر علیه السیلا
 در کد لا اعدو بالله من الشیطان اللعین الحیم
 قوله نعم فی سوتربنی اسراهل ولا تقنلوا اولادکم من
 خشیه املاق یخن فی قفایم و ایام ارتقلهم کما
 خطا کبریا یعنی می کشند فرزند خود از ترس در شبی زرد بر سر ^{از ترس}
 و شارا غم زردی آنها محو زید بر سر کشش خطیت بر کشوند
 در زنا جایت فرزند خود از ترس کد کد بجهت ای که سبالا بر ^{از ترس}
 ناگه بشنند من قه جبهه ان ابن ایه استلا ریلده سهر بر قمر ^{از ترس}
 قطع نیست و یک از قهره نان جایت این بود چرخه در شکره
 الله لدر بریت هر کد را در جین جایت علتر این بود هر کد را ^{از ترس}
 فرزند ی کرمت میفرمود او را نمی میگذرد کد کد جایت جلم ^{از ترس}

سید

چشم من آدم محمد صلوات الله علیه و سلم ناده امج چشم من آدم محمد صلوات الله علیه و سلم
یعنی اگر محبت را دالو صلوات الله علیه و سلم بر کن از علی و از نفوس از
عزیزتر است در هر فرزندی در صلوات الله علیه و سلم او بدیشتر است
میفرمود از انوشیروان پسر جمشید علیه السلام که بنید از صید صلوات الله علیه و سلم و اگر
گویی از نفوس این یک نفر بود است یک از من است یک از من است یک از من است
انامه دریم و در پیش روئی فاطمه بنت خفصه را در قاضی
محمد فوت خفصه را است انامه در فاطمه حاسبه حکم ربوبه
و اخفصه را است خفصه را نیز بر نفوس و عبادتیه از جاده
هر یک از حکم بود و خفصه را حکم است اخفصه را هر یک از
ایمان دست میبندد و از این خواهم نوری در لعل خفصه را
سیم و سیم نور العین از جبهه نور را شیشه این بود هر یک از
طفلی تر از شیشه خاک را از این است می دلو و بکار هر یک از
می کشید جمع خفصه را امیر اولد فرمود از جبهه صلوات الله علیه و سلم در ازان
حشمت که اخفصه را است اخفصه را دست میبندد از من است یک از من است

اعني باقية من الشيطان الجيم قوله نعم في سورة المائدة
انزل عليهم نبأ ابني ادم بالحق اذ قرا قلوبنا ففقبل لهم
ولن تقبل من الاخر قال لا قتل لك قال اما يقبل
من المتفاني يعجزون برامد الكهنة وچند كودل و ارجو ان
باهر و قاهر خواهد بود و درستی بهیچ وجه گریز در او ندارد و قصه پیش
این است در حضرت لوم بفرستاد خوف و خوف بود و فرزند کینه یافتند
از شاف از خوف و در آن زمان که چنین بود از ترس فرزند می گوید که قبل
فرمان این بود ترس از اله می آید و او را می خورند پس با پیش از لوم چنین
گویند در این کوه است و بر از جمله اول و چهارم از راجع بود
و خوشتر در دست زدنش از خود است که او و در پیش از
بنویسند و بر کند با هر بار بخت و قربانیت و با هر بار شیطانی
علیه اللعنة تعجب گفت ترس از جمله و خوف و غلبند او را چنانکه
و با تعظیم کن ترس خانه با کن و عالت از او که با ترس و ترس
و ترس از ترس ترس خانه بنا نهاد و ترس بر ترس ترس از ترس

ماہنامہ

ما بعد از این که اگر فرزندی از او جدا شود بفرستد و فرستاده را بگوید
ای پسر من! من در مقام پدرم ایستادم و بگویم که ای پسر من! من
و حضرت اعمش و عقیقه خود را بر سر راه ما سپرد و شک بر سر او
نخستین آن که همه را گفت ای پسر من! ای پسر من! ای پسر من! و بعد از
ملک و در شب که به هر طرف می‌گشت بعضی گفتند در خانه زنا می‌کرد
در زمین امین را خود میداد که بگوید ما پسران ما را چگونه ما را فرستاد
و برود و در حق تو که در خواب مقدر خود در بیداری متعانه کنی
ای پسر من! و آن یک نفر و چهار نفر که در حق تو که در خواب
دفع خود را حضرت کرم از کبر گفت ما پسران ما را فرستاد
چه که جواب داد که ای پسر من! ای پسر من! ای پسر من! و حضرت اعمش
گفت ما پسران ما را فرستاد و بعضی گفتیم ما پسران ما را فرستاد
کرم از سر تا سر خود را فرستاد و خواب ما پسران ما را فرستاد
فرا می‌گفت ما پسران ما را فرستاد کرم حضرت اعمش از خواب بیدار شد
حضرت اعمش حال خواب حضرت کرم را فرستاد امیر المؤمنین

در کمال و اینکه شریفی صفتین شده اگر حضرت لقم در خواب بر پهل
 در کشته است تا که گریه و استغاثه میکند لیکن حضرت امیر و خوار
 نام حسین را در درین دیای خون خورشید و استغاثه میکند چون
 حضرت لقم از خواب بیدار شد و برادر را از او بیدار کرد
 و بر پهل لقم را ازین صحنه انداخته و گفت حج حضرت لقم نام شریف
 با برادرانشند و خود بهوشید و بر زلفه تا پهل لقمی فلان
 و نموت و با او متعارف است و پهل لقمی که برادرش است
 و بر پهل لقم بر سر برادر او و اینکه چشم حضرت لقم بر پهل
 صحیح و بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که
 کوفته و فصیح و در پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 از رسید زمین از او و پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 یک از پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 تو کوک و بای سقیه قلوک و فی ای الجحیر قلوک

میکو

و بای اضی دقو ک کس جبر بر پهل لقمی که بر پهل
 در شفا لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 از پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 حسین در روز شهادت و پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 حضرت بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 سبب که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 هوکاء القوم فقد کس الیوم فلام استبک التالی
 و خلقا و مطلقا بر لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 میگو و میفرمود القوم این آب فراغت در پهل لقمی که بر پهل
 و بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل
 بخورند نه لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل لقمی که بر پهل

همیشه شبانه روز گریه و فغان مصمم بود که از غرضی که هر گز
 بدست نرساند هم بستم و در حقیمه خنک که خواهر سحر کوای پر
 چه حال است که نفی این روح از بدن بیکت معارفت نایب
 را درم می آید کجاست فرود آورده اند چون کینه این کلمه است
 فریاد افاه را آورد و چون از خیمه مرده ای که از کاره نفع
 فرمودای و زنده صبر کن یک سوختن کرد ای پر طوایف صبر کن
 جوان سر که برایش گفته و مرده را یکلی که گفته و صبر کن
 آنکه همیشه روز که که می رسد ای آدم حجت تو در روزی صفت
 که بعضی مانع باشد از حضرت و از زده زبده تو از زار و مطلق
 رفتی که دفع او از برای می که زیاد رخ عوض آنکه او را شایسته
 عزت کننت که طفل صغیرش می صغیرا در میریت مبارکش
 همیشه گفته از برای حضرت آدم و حوا که ما به طاعت را
 بتو میسرم از برای بتی ۵۰ حنی که از حق تعالی می صغیرا
 که دعوه فانی که مضعاً به آنجا یعنی و آنکه اراد او را بر ستم
 مراد او را مضعاً است در بهشت الدلعه تم می نعم الله

جدول هم در آن

جدول هم در آن حال حضرت آدم و حوا و بهشت و
 دیدن قصر حضرت فاطمه صلوات الله علیها و
 حضرت آدم ۴ در مصیبت حضرت امام حسین ^{علیه السلام} قال
 تعالی فی سورة الاعراف قال ادم اسکن این
 و فرجک الجنة بغیرای هم که شرت و در بهشت و بهشت
 من استخیر یعنی تو ای بن دخت شید در بهشت و محمد در آن
 در خداوند عالم ان یلای علم مخصوص گواینه و حق و حقوق پس
 گوشت لاله که شید در محض خود است و کبریا و خداوند
 و در آن که از حق تعالی که در حق تعالی و حسن و حسین صلوات
 علیهم بعد از آنکه طعم خود را به بنم و یکین و یکین و خود را به
 و از بهشت بنم از طعم و در آن بهشت و در آن بهشت و در آن
 و آن در حق جمع می آید و در آن بهشت و در آن بهشت و در آن
 که نیکو شجره حبت از شجره لای صبر کن و جابر است نه ای
 در حق تعالی که در آن بهشت و در آن بهشت و در آن بهشت

سبب بر کف بر در کمال بکدام بر دست از فرمودی
 من در محنتی کوه ایستادم در کس خضر تو این شبه و اول بقعه
 در در زمین خلق کدام که است پس جبرئیل را فرمود و فرمود
 اول کلبی او حضرت ابلیس را با هر وسیله بر لاق بر او ختم و در آن
 که شد حضرت ابلیس به زمین و نیکو بود پس در آنجا درخت
 درخت و غنای بود از جبرئیل پرسید که اینست ملکیت تا آنکه
 بکوه رسید پس کلاه را نه که فرمود که حضرت ابلیس چه کرد
 بسیار در فرمود نباید تا آنکه بر سر بر کعبه حضرت ابلیس خفت
 بر کوه با جعفر کوه از ابلیس تو با بکه و ایستادی در زمین و آن
 روز خمر و موسی بکشید و فرمود آن را بکشیدم در کوه کوه شالا
 در اینجا بدرم نشسته چه شریک است حال حضرت خدیو با جبرئیل خفت
 تا جیسو با جند زمین خاتم در آنجا کوه کعبه حضرت خدیو قدم از جبرئیل
 جرم محترم در شش صد و شصت و شصت کی ملکیت ای کوه را که تو
 بکشید پس آنکه از دیدارت مردم نام و در شش صد و شصت آنکه بکشید تو

بکشید

نسکین ای کوه جبرئیل با برسم بر وضع کاه بخور پس نام فرمود
 نظر کوه را از این خواهرش میاید و کوه میکند حضرت سبلا رنجه من
 کوه کوه در حضرت فرات با وصیت مارم خدای حضرت فرمود مارم چه
 وصیت کنم حق کوه فرمود در جنت من بی سکه جدم را بگو حضرت
 بهایه نشه بنزدت مارا بگو نام در اول کوهی آن بزرگوار را پرسید
 بر بیت خون لیلان و حرق الفواذ رنجه خواهر فرمود ای کوه را
 تو عظیم زنت سبلا رنجه حضرت فرمود خواهر از این سبلا رنجه در کوه زنت
 حرق کوه در بیکدزم حضرت فرمود خواهر کوه صفی الله ارفق و
 کسیت بهر ارفق از زنت حرقا الی منو و عیال را بعد از شش
 تا سبلا بر رنجه از عینه بهر اولهم سیر کنند و عیال را بهر خواهند
 او را عیال سبلا رنجه آن کوه جبرئیل بر کوه را بر او بید و آری از
 جبرئیل بهشت تا نازد تا بر ایستاده است سبلا رنجه خواهر
 گفت کوه بهر را بهر سبلا رنجه سبلا رنجه کوه از حضرت ابلیس
 در شش صد و شصت و شصت کی ملکیت ای کوه را که تو

جایت یکدم باز نرسید باین لایحیت کسی حرم کوهی که بخت
 در خاسته در خست کوه لایحیت بگویم پس خزانده در خست
 بغیرت عالم کردند اگر چنانکه قاری را غلغله خوانند و اجابت یکدم
 تا جمع ترا خواند و برتر شد اولادیت یکدم و برتر شد و برتر
 یکدم قاری کسی افسار مرتبه بگویند که در مرتبه نشاند و مار و
 فرزند پس حقیقت یکدمی نمود یا کسی افسار مرتبه مار و مار
 او بر سر نشاند و بر سر او زخم نمود و غرضت عالم بگویند اگر بگویند
 ملاوانه بگویند و لایحیت بگویم پس بگویم حضرت ملاوانه
 در بیت کوه بر دربی است که در کوه عالم بگویند و در کوه عالم
 در کوه عالم بگویند و در کوه عالم بگویند و در کوه عالم
 از این کار خوانده از این کار خوانده و در کوه عالم بگویند و در کوه عالم
 چنین فرمود و فرمود و در کوه عالم بگویند و در کوه عالم
 که حضرت ام جنت بفرمود و بفرمود و در کوه عالم بگویند و در کوه عالم
 نیز در کوه عالم بفرمود و بفرمود و در کوه عالم بگویند و در کوه عالم

نقل خود

عقیقه گفته اند قاطع الطریق است و اولاد عیبه و حضرت عقیقه
 طایفه عیبه به بکس مکرانه بجز عیبه نشسته و عیبه بر اولاد و در
 برتر کوه و کوه حقیقت بگویم و بکس صالحین بگویم و بکس صالحین
 بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 که بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 زبیه که است فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود
 نباید که بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 ناخته بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 او فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود
 بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 این صحت نیست پس بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 بر این بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 جهنم بر دوزخ است و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم

بشین من نایم و لیونزانی بخیر باد ایلا آورده من بخرشتم شیند
 تا خفاک این جانب من محو شو منتم بشینم شاد در راهت شیند
 بعد از من میخاید و خودی سخن بگو یعنی بخونند لانا بهانست کما
 در غیر حلاصه برست که هیچ بنده منم که بد بر من حقیقت میخاید بسکت
 چه نارجم و شیم کید از غایت حضرت باری ندا آید از بندج طهر
 بگویم بخود و خواه تا بنده منم خداوند ملائکه گوید از شمعان کواکب
 حج آوردم این بنده را و اولاد عظیم کلام منم بعد از منم
 در پشت و رخ و رفت آن وقت زمین و بعد از رفتن و رفت
 انبار ماه و جمع ستار تا قطرای این و کرمها و ابراج غنی و شیند
 و بعد از آنم آوردم در رخ و رخ و غیره و کرمها و ابراج غنی و شیند
 و وقت آمد خدیو العین در این منم که هر چه در خانه شیند
 از چهره فلان و الا نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود
 ایلا در این از غایت از چهره شیند که هر چه در این است جانب
 کوفه پس به تان که جانب شد ایلا در این شیند که شیند

در این

درین ایلا کفایتی ایلا ایلا ایلا ایلا ایلا ایلا ایلا ایلا ایلا
 بنده ملا و جبر حرم کوه و دلا و زمینه در کافرت و می شد چهر
 به چهره کافرت تا بنای خواند ملا از کرم من در دست در بغل او شیم
 از دست ایلا کانی محروم تو در با کشت نظر داری پسین بکشت
 و در کام حسین را در بر قبر خیمه و فانی شیند و شیند شیند
 بشیند در منم ایلا پس از این مابود و ملا شیند بگذار پسین کید
 کرم شیند کرم و درم ایلا کرم کرم و بعد از این شیند
 خواست یار یار شیند مولای فارم عیند ملک شاه یار الله
 معتمدی طوبی بعد از کرم مولای طوبی من بابت عفا و جلا و کرم
 در ایلا کرم یعنی ایلا کرم کرم بنده تو منم و تو در دلا و جلا و کرم
 من پسین رحیم کرم بنده را صیغف در بعد از کرم بنده او ایلا
 بنده مقام بر کرم عیند امیر شیند که در دلا و کرم و شیند
 حال شیند در خالص شد در عینیت مولای کرم شیند بنده کرم
 در دلا قوامی خداوند جلال و مایه عیند کرم شیند از چهره مولای

اذا غلظت لظلمته متبرك الله اكرمه اجابته ثم لباه اكرمه
 او غلظت بهما زلزاله اكرمه اجابته ثم لباه اكرمه
 حقه كما انكم كند جملته كرا و بلاضه اكرمه اجابته
 حضرت بافر سید کا چه جواب ابی سید عقی و نبی کفنی
 و کلا قلت تم سمعنا یعنی بسک احسن تو انبتم و حوینا
 و سنم انچه را که کفنی و نبی شناده ملاکمی فیک الصمت علیها
 یعنی فرشت او را زان ملاکه پس کفنی تو را صفت در کوی
 و یک عندی بجز نبی فیک الصمت و نبی یعنی تو را
 حسین جواد میکند و چه هست در جنت و سلفا پس
 برزخ کار استماع این شب را بگذراند بر زبان اقلاناکاه از
 مصدر جواد این را در سید سنی بلا غنیه و لا رب و لا
 انشی ان الله بعز احسن سوال کن از جنت خوف و شوق
 سنم حذر تو سبب برزخ کار در خداوند در جنت جواب ابی سید
 گوید که او را جوهر در درخت او را چه بفرستد و چه بفرستد

کی و لا

کس جیاب او را نکند بلکه خوف جاس او را تیر بس کشند و بکفر
 جواب آنحضرت گفت ان کام شجاعه و عینکه صدر هر مرد کلا
 و استغاثه او را شنید شمشیر است و از کفر ضعف و شرمنا عثر
 بیماری شمشیر از غلظت هر باطن این حالت روانه شد
 حذر ام کلثوم از او میرت و فلا سیر و فرزند علی بر کوفه
 العیون کاغذی شنید در بر زو ارم که زان سنانه میکند و اصرار
 جواب میکند بر حضرت سید اهداء از اصرار فرزند او مطلع شد
 و فرزند او را که زبان از تحت طایفه اهداء عظمه را بگفت
 زبان بر در انچه جمع شده شجره بفرستد با اشراف بر خواهند
 که در نیکاه صدر الله الله فیه احسن بگفت که در لافقه الله
 بلکه العیون حد و ل هشتیم کیفیت جمل و معنی
 حد و حد و حد شام و بنی خالی ال محمد حد و حد و حد
 شام حین انجام قال الله فی سوره النور و لا
 ترکوا الی اللین ظنوا فتنکم النار و ما لکم

شباهت فرشته حرات را با آب و جنانا به بلایا بر سر مهر کفایت
 لشکری که در اسلام چنانچه انجمن حضرت امیر المومنین علیه السلام
 فرموده و طبعند و از دهانه را در جانشند السلام الرحمن الرحیم انما
 ارید هذا لیس بینهما علی اهل طایفه لیس هم بر سر صراط و صریح
 حضرت امیر و حسن و حسین علیهم السلام و انما یسیر بر سر سبک خیزان
 قدم را در درج بر سر سبک خیزان و در دماغ تو را فرشتی که در تو
 خویلا در جنت و شمشیر بر سر سبک خیزان و الایح است و در
 در دماغ تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و گفتن تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 خدایا و این نیکایه از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و نیز از دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و کما یسیر بر سر سبک خیزان و در دماغ تو را فرشتی که از دهانه
 گویند که تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و بر سر سبک خیزان و در دماغ تو را فرشتی که از دهانه
 و طبعند

و طبعند که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 سخن که در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 پس عهده بر سر سبک خیزان و در دماغ تو را فرشتی که از دهانه
 دشمن شد پس فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 حرفی که در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 شد در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و بان گفت که در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و بر سر سبک خیزان و در دماغ تو را فرشتی که از دهانه
 پس انجمن گفتند که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 نایم چه طریح گفتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 آن در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 این را طریح در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 تفاوت در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه
 و در دهانه تو را فرشتی که از دهانه تو را فرشتی که از دهانه

و خداوند در سینه او درین سالها و در این سالها درین
خاستی گرفته برنی میدوید و در این سالها درین
پس عویله گفت و در این سالها درین
کافه بلوغت و در این سالها درین
موتیرن بلوغت و در این سالها درین
بهر طریقه از شکرش و در این سالها درین
و بر سر تیسارم شکرش و در این سالها درین
با آنکه شکرش از در این سالها درین
عیدانم که ام یک از در این سالها درین
همیشم بود که کافه نوشته است و در این سالها درین
شکر سیدم از نام و در این سالها درین
آرزو که این خفته و در این سالها درین
را که گفت است و در این سالها درین
بطرف بنحو و در این سالها درین

مقدم

یکم و در این سالها درین
پس عویله گفت و در این سالها درین
دشت و در این سالها درین
میگویم از این سالها درین
و در این سالها درین
در وصف کوه و در این سالها درین
المانی و در این سالها درین
عمر و در این سالها درین
اینها که در این سالها درین
کیم و در این سالها درین
نابنا و در این سالها درین
پس و در این سالها درین
و در این سالها درین
طرح و در این سالها درین

که نیم پس اینک باشد در غار منزل که گفت شب روز شعله عیادت
که بود و کیا مهر اینچو آینه که در در کسند و آینه در محرابی است
او که بخت صفتش بدست روزگار از شیران بخورده پیش
ضایع نشود نه از کشتن او گویند بر آینه آینه در قفسه ملک
مهر چو در آینه که رکعت و خیمه ابله را از پشت مرادند و عیادت
مرکوبه تا شهر نشین و وضوح با شادان باشد و موعظه کیده
در بیت این مراد و صلاح امیدوار که بود و به مشورت عیادت
عین از آن موعظه هر آینه شعله و در کفایت عیادت
گفت و اخذ شو انچه خوشد گفت از پیشاه چند قنبر از این
که گفتند از جمیع که شد وضوح گفتن او گویند که در کفایت
و بسا بکوتب مهر بخواب از جمیع که گفتن عیادت و وضوح
گویند و در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
وضوح گفتن که در کفایت از جمیع که گفتن در عیادت از این
بخواب که در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب

و...

بخواب که در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
از کشت آنها خلع بخواب که در کفایت از جمیع که گفتن از این
من در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
مهر از کشت آنها خلع بخواب که در کفایت از جمیع که گفتن از این
زود است که این گویند از کفایت از جمیع که گفتن از این
در خاندان زود که در کفایت از جمیع که گفتن از این
است که در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
باز که از کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
قنبر و جانی از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
شرح از این که در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
حضرت از کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
از اسلام که در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
آخر و بقیه که در کفایت از جمیع که گفتن از این که شد بخواب
و...

خورشید گنم زلاله در دستها و با چرخ غل که چون کسی در بر رخ
 کند و شورش همه مملو شورش کند تا آنکه شورش شورش سه ملاحت
 چهارم در ورنانی در شب شام چرخ شورش الی آخر العرب
 فی جمیع الناس مضاربهم بالناظر و یقولون اقلوا اخرجی الفی
 ولا خرمه لهم فی الدام من سبی یعنی بل در خانه های شما که نهید
 از طبع قنات که غیر عرب در چاه در کار تمام است و طبع
 می کنند می کنند و در این طبع که بشید و صدام از روی
 این در شربت اسلامیت بخم قدر از اناناج الطیار و سیدنا
 بجل فله و در ناخن لیس و مضرب و یقولون هم می آید
 بهت قدر فخر ابا بکم و از اندک بنی بکم خدایم فبط
 فو بکم یا یکن فی اقی احد منکم الا و قد القوا علینا ج الش
 و الله شایر ما سله غیر دمی و ما سله بر آید
 بلکه است بکنند و در خانه های خود و سید و اندک
 می کنند که است از طایفه هستند که از آنجا که شد و این
 باطل است

بلکه که پس از آنکه ناید و غنم و لیس و لیس و لیس
 خورشید سید از آنجا که است بکنند باقی از آنجا
 که است بکنند و در چاه و خاک و آنچه خورشید بکنند
 قدر از طایفه هستند که از آنجا که شد و این
 حیدر است که غیر تحقیق که با لکاه و شد و سید و لیس
 منیر خند و قصد فروختن بلکه که شد و خدا این را بکنند
 بهت بکنند و غنم قدر است از آنجا که است بکنند باقی
 ج حیدر و لیس و در ورنانی حق رعینا و کشتن ج شورش
 و لیس و حق القدر لیس یعنی تحقیق در کار و لیس
 داده بکنند که تفت شست و لیس از سید و لیس
 بهت از سید و لیس و در ورنانی حق رعینا و کشتن ج شورش
 بکنند و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس
 کات حیدر و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس
 بهت شاهی و سید او با حیدر و لیس و لیس و لیس

میرزا قلیچ در بدنه بمن احوال در باره فرما بگویم پس منی بگویم
 که در روزگار نهاده و خف کو الهی لک و منقر زام نهاده
 که این باشد در زبان اولی فرموده باشد به غیر از خستند
 زنا کنند و تیر رفته بقی در تیر موسی بن جبرائیل ششم بکن
 تر که عیسی السلام بریت تغیر در شهر مدینه باشد کافر فاجری
 بود و این شهر همه بت پند کرد و گوید بکن در طاعت
 حضرت عیسی میزدند باشد ملازم بود که افکاره باشد از پیش
 از این کار از نشاند و علم از کوه و در این زمان بود چشمه
 به خاک آلوده که از کوه و در کوه بکن بود و از کوه بکن
 بود حضرت عیسی بود و فرقیه جبار بکن شد تا آنکه در زمان
 بر کوه لا طیبه گفت ملازم و حاضر است در اول جوشن
 بنادلو پس اظهار کوه طبع و حضرت جبار این سخن شنید
 پس بزد در راه فرمود که از این جبار درم از جبار فرمود
 شود و از کوه طبع بر پست فرس آلوده هر یک شد به چاکو
 بوری

به بر سر لاکه پادشاه رفت گفت ملازم عظیم روی دلو اگر حق ملا
 بیکر منبها و لاکه بیکر من در حق ملا بیکر دپاد که کت چادر و کوه
 زان گفت بکنی منجا و جبار کند انمول در خف شده و کوه
 بجای بپا فرود ملازان فتنه رست بکن بکنی کوه اولو کت
 او کند انمول امر کوه اولو کون رزد و خفش با پسته
 کند حضرت عیسی فرمود که هر کوه ام گفت چکنه از آنچه کوه
 کت حضرت الکاف فرمود قسم با کوه در کوه قسم این عمل
 از جباریت و من برستم گفت شد و با حضرت جباریت شد
 معنی از حضرت کوه الهی خالین افکاره ملا بکن در حال
 شد بیکر منبها و کوه در کوه بکن ملا دانست این طلم
 حلال کیند در کوه موسی و بکنی این نقش شنید عیسی
 باشد بکر به ملا کند لا چاکر داشت سید کاه و بکنه
 بکن دلو فرمود کوه و در کوه بکن ملا کاه شنید بکن
 موهف کوه بر کوه بکن آید و کت کوه بکن ملا بکن خدا

اربعين هزار و سی پنجاه سال شده بود که انفرقه خلافت در آن
 زمان مملکت شدند و جمع کثیر نیز در آن مملکت شدند و هر یک
 از ایشان را که در آن وقت از آن مملکت بگریختند و در آن
 در میان آن امام حسین علیه السلام و احوال راه میگردید
 و سخن گفتن بجز کلام و خیر و غیره نمیکردند
 و منین که بلا و آب و زهر و آب و زهر و کیفیت
 اینها قوله نعم فی صوفی ال عمره انت اول بیت
 وضع للناس للذي ببكة مبارک ورحمة و
 رحمة وهدی للعالمین شان و در آن وقت که
 در جهت بیعت با امیر اسلام و کوفه و کعبه و مسجد
 بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 این آیه نازل شد ان الله یحب الی من یتق الله و یتق الله
 شد از کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 بلکه یعنی آنکه بیعت با امیر اسلام و کوفه و کعبه و مسجد
 فایده

خانه کعبه بزرگتر و با بزرگتر و کبریا بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر
 خانه کعبه بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر
 فیما یات بنیاد مقام ابراهیم بغیر و خانه
 مبارک که در آن ظاهر و روشن است و شکار است و شکار است
 و بعضی نشانهای عجیب در آن و نعمت الهی و نعمت الهی
 قدم آنحضرت در آن است و در آن است و در آن است
 کس در آن وقت که بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 حج البیت من استطاع الیه سبیلا بغیر و بیعت کردند
 در طواف آنکه کنند و بیعت کردند و بیعت کردند
 زمان آنکه بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 آنحضرت که بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 حضرت کام حیدر از مدینه طیبه کلام فرمود که بیعت کردند
 کثیر از وفود و در طایفه کثیری که در آن وقت که بیعت کردند
 با امیر اسلام و کوفه و کعبه و مسجد

نه بت نالو لبس نه از آن حضرت که بر سر کلاه
 بسیار با علم حضرت بن بهار فرمودند در این کوشه بسیار خوش
 قورب باغ که بسیار است و حضرت باغ شود و به هم داری نال
 نه در حق تو رفع خواهد شد بن بهار و هر فافله دین در دل است
 بیکه باغی نمودار شد همه بر کوشند و خدا را باغ شدند و بهار
 لا رخو شوفا نیست و بهار فافله هر تیره در کوشند و فافله
 و کوشند در باغ ناله شد بهار است و ناله که کوشید
 و حضرت نه که کوشیدند و بهار فافله فرمودند اولاد بیکه
 و استخوانی اولاد بیکه و کوشید اولاد بیکه که حضرت
 فرمودند استخوانها را بر لبها آید چه کوشید فرمودند که کوشید
 حزا و الی خرا که از جابجاست پس فرمودند ای آهر بیکه با
 بیکه بیکه بسیار فرمودند که بیکه بیکه بیکه بیکه
 و کوشید پس بهار فافله از شیر آهر کوشیدند و کوشید پس
 فرمودند که کوشیدند و کوشید و کوشید و کوشید و کوشید

و کوشید

روانه شود پس بهار فافله از آن حضرت که بر سر کلاه
 سر به از اهر با کوشیدند و بهار کوشیدند در این کوشه بسیار خوش
 حضرت است که حضرت کوشیدند بهار کوشیدند که کوشیدند و کوشیدند
 در راند خسته عاقل بخوام اما کوشیدند اما کوشیدند و کوشیدند
 حضرت چند رنگ یزد از کوشیدند کوشیدند همه کوشیدند و کوشیدند
 پس فرمودند ای کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند
 و کوشیدند کوشیدند و کوشیدند و کوشیدند و کوشیدند و کوشیدند
 و کوشیدند کوشیدند و کوشیدند و کوشیدند و کوشیدند و کوشیدند
 حاج رفیق کاشند تا کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند
 که کوشیدند که کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند
 جلالت حضرت از در دوازده کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند
 کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند
 صفا در نرم و کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند
 کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند کوشیدند

و خانه بنویس که آن در سطح و سطح بود و چون قلم را
انتم بگرم رسیدم و نیز حجر الله را می خواندند و بعد
استقبال روانه شد و در کلبه حضرت آنکه بآن نصیحت
کند سلام علیکم این را که در حجر الله و نیز در این
شکسته در زواید و در جوف بزرگ و در عرض کوه

از این گفتگو این جایگاه در حلقه کشت برین
که در کلبه و در کلبه و در کلبه و در کلبه و در کلبه
فرمود و این نیز در آن ریل جاری کرد و مخصوص گویند که
انها در خانه کعبه را نیز به بلور و کف و کفیت شهر می بنا
گوشه خانه کعبه نیز به کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
می بیند و این نیز به کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
خدا جبار شده ام و شفیق جمیع المصطفی و در این است این
می گویم و می رسد در این ریل و در کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
آدم

و قلم را بگرم رسیدم و نیز حجر الله را می خواندند و بعد
استقبال روانه شد و در کلبه حضرت آنکه بآن نصیحت
کند سلام علیکم این را که در حجر الله و نیز در این
شکسته در زواید و در جوف بزرگ و در عرض کوه
از این گفتگو این جایگاه در حلقه کشت برین
که در کلبه و در کلبه و در کلبه و در کلبه و در کلبه
فرمود و این نیز در آن ریل جاری کرد و مخصوص گویند که
انها در خانه کعبه را نیز به بلور و کف و کفیت شهر می بنا
گوشه خانه کعبه نیز به کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
می بیند و این نیز به کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
خدا جبار شده ام و شفیق جمیع المصطفی و در این است این
می گویم و می رسد در این ریل و در کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
آدم

از خیمه پرست آمد از رکیه با جریه نظر بفرستید که از کاه و ریاض
شد به ارسته رند از دنیا رفت در کربلا ملک که با بن صد
چاکر به به جوشان وید و ریش بر سر نیند که در کعبه
و چنان سرشته سر تر نشوند در کربلا و جمع شدند و در راه
خدا بفرستاد ایال است دلفرد و در کربلا و الله الله العظیم
الکرم العظیم جلد و کسین هم در میان رفت عقیل
در کوفه نزد معاویه علیه السلام و احادیث
ابن عقیل با معاویه و شهادت مسلم در کوفه و کما
نعم ای الله لا یحب کل خواتیم یغیر برستی خدا
است نیند و بر سر رخت کشنده و کما در کربلا
بند در راه و ششون من نهان یعنی بهر سر کشنده
بچه جی و خوف و لا یخون من الله و معهم غیر نهان
از دوزخ و لا دار است بلکه بهر و از دوزخ و لا دار است
در حال احقر از حضرت منقوت در نظر کشید و کما در کربلا
و کما

و کما هم این خبر است در عالم و کما از دوزخ کشنده
بکشند و کما نظر کشید و کما از دوزخ کشنده
چنانچه حضرت سجاد فرموده که بر کربلا و کما از دوزخ کشنده
اگر کشند بر کربلا و کما از دوزخ کشنده
و کما بر کربلا و کما از دوزخ کشنده
اسلام و کما از دوزخ کشنده
جواب از کما و کما از دوزخ کشنده
حضرت امام حسن بقره و کما از دوزخ کشنده
فرمود بر کربلا و کما از دوزخ کشنده
انها از کربلا و کما از دوزخ کشنده
آه حضرت فرمود و کما از دوزخ کشنده
مقب این شهر انوش و کما از دوزخ کشنده
به دوزخ کشنده و کما از دوزخ کشنده
صبر از دوزخ کشنده و کما از دوزخ کشنده

از دست الی بر آید بر خوام دلجو بر من در خوارم گوید اگر
بلکه حال خود خیر ضرر و زیانم به یاری تو می شود معین حرف گفت
الای عیادت است و ملا و عیادت هر یک که خواهد رفت
بالله در آید که در این روز یکشنبه بر ملا رفت و در وقت
این ملا در نهایت بود حضرت در آنجا چنانچه بخواهیم راضی
نمیشی بر خیر و بر دفع این فتنه که بکنی و آنچه خواهم در آن
ضد قهت بود و عجل حرفی بود که ضد در حقیقت حضرت
هر آنجا که بود حرفی بود که بکنی و در آنجا که بود حرفی
حضرت در آن روز ملا آمد و در آنجا که بود حرفی
بر دم عیادت است و حضرت در آنجا که بود حرفی
نوعی فتنه چنانچه که بود و در آنجا که بود حرفی
بر دست بر این روزی میوه عیادت است و در آنجا که بود حرفی
عجل گفت که در آنجا که بود حرفی
می از این خواهم میوه عیادت است و در آنجا که بود حرفی
بکنی

و کینه در عهد غلظت در وقت باشد بکا تو عیادت بکنی و در آنجا که بود حرفی
در آنجا که بود حرفی
و بعد در آنجا که بود حرفی
مضمون خلص بود و در آنجا که بود حرفی
به هر یک که بود حرفی
در آنجا که بود حرفی
بعد ملا در آنجا که بود حرفی
موا به سخن و بکنی که بود حرفی
در آنجا که بود حرفی
و از آنجا که بود حرفی
نما میوه عیادت است و در آنجا که بود حرفی
کعب ملک و در آنجا که بود حرفی
مسکنت این مطلب که بود حرفی
شبه میوه از این است و در آنجا که بود حرفی

میزد میگفت ایفرزنده حق تعالی از تو یک ماله می آید بکلیه من کرم
 در آن ایام سخن می گفت و سلم اشج غزال بود این سلم
 بود حضرت امام حسین ^ع او را بگو فرستاده اند از آن که در پیش
 کعبه و بعبه بنیانی کعبه در آن سال که در آن است این تحقیق
 بنامه نفر داشت از آن سلم غیر بود که در آن سال که در آن است
 و بر آن روز می افتاد پس محرابی تحت سبیل تو نهاده اند
 برین تعبیر خود در مائه غبار بر آید و در ماله و در ماله
 یا کثیره الی عظیم حدیث چهارم در بیان احوال حضرت
 موسی ^ع حضرتان شعب و ابدال حضرت سید
 چهارم بعد اهل کوفه و اهل مدینه و یاجی و سید
 حضرت سید ^ع قول لغم و لما و ماله
 غیر از آن سنی و شعبه باب بن و در آن است و در آن است
 از آن است که بگوید و عبد علیه اعتدای الناس و غیره
 نیست بر آن است که در آن است و در آن است و در آن است
 کوفه

که گفتند خود را بگوید و جد من و نام مرا بگوید
 بعینت از آن است که در آن است و در آن است و در آن است
 نه که کوفه و در آن است و در آن است و در آن است
 و بطریق تعلق هر یک از اینها و در آن است و در آن است
 بهر از اینها و در آن است و در آن است و در آن است
 در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 شنبه که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 به این در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 غیرت بنی و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 بن که گفتند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

سمه از مورخان و معتمدین فاضلین حضرت فرموده است

عبد کبر فیض کراچی صاحبزادہ امیر المومنین ^{۱۳} جوم

ماست در زمین و آفرینش را اله و آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و موسی و عیسی و محمد و
ارواح شریفه و ملائکه و کواکب و اجرام و کائنات و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست
حضرت امام حسین و شهادت و کفر و طغیان و از جمله
در نامه شریفه بنی امییه و عمر بن خطاب و حضرت زین العابدین و
که تا با خفا در میان بنی امییه و خویشا بر او صلوات میزدند و اگر
قدم بر سر ایشان نهاده اند شریفه را بنی امییه و شکرهای آن
اما که است و در میان او و ملائکه و ارواح شریفه و هر چه در عالم است
این عمر بن خطاب بود و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست
این مظلوم و مجاهد و مبارک و از این نوع و هر چه در عالم است
طوبه کنی است سه طعنه بخبر عرض کند شکر کند و بداند
روزگار حجت میکنی اگر با جماع یا کلامت بدل کند و بداند
بغض میاید که هر چه گفت بدای او در دست هر چه گفت
نرسیده و قدر میکنی از این بر هر چه باشد و هر چه است
عفو میاید که هر چه مظلوم و هر چه غیر از این و هر چه است
بگو

بخواند یک از اینها و گفت تبریر بهان معجز است و حضرت
در میان مبارک و از این نوع و هر چه در عالم است
سکند و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست
آنکه حجت امام حسین و حضرت زین العابدین و هر چه در عالم است
آنکه نامه بنی امییه و ملائکه و ارواح شریفه و هر چه در عالم است
و این ملائکه و ارواح شریفه و هر چه در عالم است
این نامه خبر دارم و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست
ده یا بیعت بنی امییه و ملائکه و ارواح شریفه و هر چه در عالم است
شانه و هم در میان مسیح حضرت موسی و هر چه در عالم است
امام و بکن بلا و بی بیها و کلامات شریفه و هر چه در عالم است
نعم فلما قضی موسی الاجل و سیاد باهله
بعز ان مقام که بداند موسی و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست
و دیگر بعد از این نوع و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست
محبوبه یارین ما که در عالم است و هر چه در عالم است و هر چه در عالم نیست

حضرت میرزا محمد باقر علیه السلام که در پیش قاضی میفتند تا نظر
 قاضی را بنیفتند و در آن مجلس در قاریان بود و در آن
 و در آن مجلس که در آن مجلس رسیدند و در آن مجلس که
 بهر چه ضوابط و در آن مجلس که در آن مجلس که
 از چند سوسه می گوشتش می نشاند پس صد تن از آن
 شد و ایامی از جانب خدا می نمود و در آن مجلس که
 در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که
 شد و در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که
 از جانب که در آن مجلس که در آن مجلس که
 حمله در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که
 لعلی الیکم منها جرحا و در آن مجلس که در آن مجلس که
 من التار لعلمکم فظلموک و در آن مجلس که در آن مجلس که
 تا آنکه می شود و در آن مجلس که در آن مجلس که
 آن حضرت می نمود و در آن مجلس که در آن مجلس که

تقریر

مجلس شکر و شکر که در آن مجلس که در آن مجلس که
 ابتدا هر چند که در آن مجلس که در آن مجلس که
 فرموده اصحاب پس در آن مجلس که در آن مجلس که
 و این زبان را چه نیست حرفی که در آن مجلس که در آن مجلس که
 شاید نام دیگر در آن مجلس که در آن مجلس که
 شاید نام دیگر در آن مجلس که در آن مجلس که
 ام می کنید و در آن مجلس که در آن مجلس که
 می مانند حضرت چون نام که در آن مجلس که در آن مجلس که
 آنکه در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که
 کنند و این زبان که در آن مجلس که در آن مجلس که
 قرار است پس اصحاب فرموده اند و در آن مجلس که در آن مجلس که
 خلد و در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که
 در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که
 که در آن مجلس که در آن مجلس که در آن مجلس که

با مهر جعفر در کرد بلذذ و جلال در موعده شکست بر پاشا لعل شکست
شیر نلایم بصیر کو جعفر از عفت آب رفتند بهر بهر فرزند رسیدند
و کفی از این کردند بهشامند مولا فریاد بر آید و حسین در تب
بخور و شکر بخیمه کار حرم روانه شد و خلاصه خراسانیه **فَلَمَّا أَتَاهَا**
وَدُئِيَ مِنْ شَاطِئِي الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْكُنُوزِ
مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى **أَهْجُ حَضَرَ** **مُؤْتَرَةً تَوَكَّلَ**
اش ترا که موسی بمن فراسید از کنار فغانه در درخت
اوله در جگر رکت و گفته بود از رحمت الله **إِنَّا اللَّهُ زَكَّيْن**
بغیر موسی بهر تنگه نم کرد و کارهایت **وَأَنَّ الْقِيَامَ**
عصای خود را بکوب اگر از کلبه موسی در کرد بلذذ رسید از کلبه
سید شهدا نیز فراسید اول در صبح روز عاقل از رسید
حیث هم از کلبه موسی در تب بهر جعفر رسید در در
دست کام نشسته رسید و عهده داشت **لَمْ يَمُوتَا فِي أَجْمَةٍ**
اولا بهر تنگه اولاد ایست در نهشت از حضرت موسی از عین

بهر

جده شد ناج بنوت بهر تنگه اند و جعفر بنوت نفع شد حضرت
امام حسین در از عین جده شد بهر بهر در عین بنوت
موسس در عین بهر در عین نفع شد در عین عین در عین
بهر عین بهر در عین از عین که را خراسانیه در عین
موسی از عین در عین نفع شد فایده صفوان در عین
در قحطی جعفر موسی اولاد که عین کام حسین در عین عین
کر شده بهر عین شعی بهر عین نفع شد بهر عین بهر عین
غرب بهر عین در عین اگر از عین عین که عین عین در عین
از عین عین در عین بهر عین نفع شد بهر عین در عین
الله بانه العا اعظم جلال عین عین و فایده
موسی و تنگه حالات او با حلال خامس
الحبا ابو عبد الله علیه السلام قوله كل
عليها فانه يبقى وجهك ذوالجلال و
الاکام نبي ارجه در عین نفع شد از عین عین

برز این اطفال اندک و از این است و آسان تر آنکه الله الله قدر همین
 محرم ای پندیده حسین شده بدو هر چه بود بقیض روح برسی
 اند حضرت برسی فرمود لا ببارت جبره بقیض روح بر سر
 بقیض روح را که نه گفت اینست از روح علی مهلت ملائکه
 خود را معنایم فرمود بر سر که نه مهلت و گوشت بر سر
 روح طفل که چاشت و است بر این از آنچه بود و عکس دیگر
 که خط برسد بر سری برفت ملائکه تا باز نشود که تر از ملکوت
 حریف گوید رب رحمتی است بر من و بر تو و بر کمال انبیا و ائمه
 و خیر خلق که من تمام در بعد از من بر سر از او نرسید با برسی
 عصبان خود را ببنده از هر اذیت زاین شکافته بود و معجز
 لایق نه بود در این که اید و در میان اینست که ضعیفی
 شد و نمودم یک بزر در راه و او خط برسد بر سری که
 در میان بود و مننگ این که ضعیف فراموش کند عکس طفل
 فراموش میکند بر حضرت برسی ظاهر شد و بر سر بقیض روح
 انقوا

او نمود بر روح حضرت برسی بقیض صغیر خود را معنای سید شده
 در روز غار شعله باطل که یک خود بود و الله الله العظم
 جدول هفتاد و نه کیفیت دو غلام سیاه در کتبه
 معظمه و دو غلام سیاه در کتبه و کتبه نعم با الهی
 الذین آمنوا الا لیخ قوم من قوم عسی ان یكونوا
 خیرا منهم شان زینت تابش افلا بحس حضرت پیغمبر
 اصحاب اولان که یک پیغمبر جابر میگویند بجهت کلا و کلا و الله
 حضرت را بنمود در سجده در حاکم نمود یک کتبه از صبح و کتبه
 او بنماز نشست و هر محرم از ازار فارغ شدند در پس رجاء خود را
 ثابت نیز از ازار فارغ شده بوقت باران محرم یک کتبه
 تا که رسید در میان او پیغمبر را بقیض بنمود و کتبه در رجاء
 ملائکه از این ان محکمت هر موضع جوی رسید بر سر بن ثابت
 خیمه شده و بعد از آن نشست هر یک بر سر بن ثابت و کتبه
 که بر سر بنی انکوت را کتبه ثابت کتبه در کتبه و کتبه

میدر بلایم در خفته است بپایم در خفته است
نار از مغرب که خفته با صاحب از که خفته است
رسیدند خطی کشیده از در خفته با از ای خط نودیدید
از که خفته است آیه الکرسی پس نعم درین نشسته
نظر کردند دیدند منزه پاک شده حضرت امیر برینر بالاد
و خطبه خواندند هرگز خلق اولاین و آخرین نشسته
بجند پس از این خط بر خوات تا قلع باین بصلح انجید
در همه از یکدیگر خفته است و از این جهت بود و غفر نکر در
عاشوراء خدمت حضرت سید الشهداء آه عرض کرد
عیدک علی صبر است و اینک حضرت جلاله کوفه فرمودند
و نیکستی در برج سلام مکنی عرض کرد ای کعبه منم
جنتی در پاکه چنانم و شکر در این پناه است
پرویز کلام در بر اللام بشکر جو مبارک بودیم پادشاه
این فرمودند از تو فرستد پر از این من مستقر است

و از تو

حاج علی از من است که فدایا با شربت تو محاکیم حضرت فرمودند
تمیز را که در شربت نلامی منهد و این شربت را غرض منهد
از ترس است حسین صراط و جعفر عرض کرد و منزه صبر است
در اینم در اگر کشیده بودیم سید لک با ششم حضرت فرمودند خدا
خیز در دلم از این کلام دنیا بکست جبر خود را در خود است
در در امر من ملکات یکم از این من عرفی انبوم کو در صفت
بسر تو خودی خفته است چنان که در هر یک در تو خودی
وال بر کز به جبار که در نهانست صفت فرموده که
لله الحمد و الذرة اللهم العظیم جلال حسبه کعبه
المنامه عالم در یک حضرت سید الشهداء علیه السلام
در در غاشوراء که ائمه اطهار هر کوه بود
و از احدی یک من بقی او من ظهور و منهد
و اسهلهم علی انفسهم السب تریم فالوا الی
سعدنا ان تقولوا بقره القیه انا کما عهدنا غافلین
یعنی با این بخت هر که گرفت و در کار تو از من است

ازین سخن و خبر از کافور درم تر از کوه کوه است و در از در سخن پس کافور
 از دره ان آب زینتی بفرستاده اند و گفتند که در آن جوشان
 آب را در وی ان زینت بپوشیم هم بپوشد ان در لایک حین
 شده پس ازین ازین در آب عکس ان تاریکی را که در آن
 تاریکی چینه است پس کرم و رنگ او را از در و من او خمر که خطری
 او را از غول و کمران سخت تر از آنست و در آن او تر از آنست
 و من احوال از آنست که چهره است در آن غلین در آن
 او در از ان چهره تاریکی زینت را که است پس در کوه است
 آب را ان زینت و خط کوه است و یک چهره شده پس در من
 قطعه را و چیزها و یا درینها بنامینا و یا بنامینا سوال کوه را

یعنی
 یا بنامینا و یا بنامینا و یا بنامینا از در است و کوه
 صد بقیه ازین تا قالوا پس ازین کوه و نیز مرتبه است و جمعی
 در آن

در آن کوه و منی اندا و کوه کوه که ان ریس فافه است و کوه
 که ان ریس را خلق در سیه بهر زبانی است و در آن ریس که خط
 و کوه است ان زینت بهر زبانی است و در آن ریس که خط
 کوه است از در کوه کوه که ان ریس بهر زبانی است و در آن ریس که خط
 و در آن ریس بهر زبانی است و در آن ریس که خط
 خلق ان ریس را که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 که در آن ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 و در آن ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 و در آن ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 بهر زبانی است و در آن ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 حضرت ان ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 و در آن ریس که کوه است از ان کوه که ان ریس که خط
 دوست و دوی و صاحب چنانچه هر من و از یک من و در آن

درین شهرت دارد اول و گفت امر او کنید پس کسی که لبت
خویش را از این عذر بگوید به این حضرت که عرض خود
سازد لبت پس در این فاطمه خدایه بگوید اینها ۴۰ و اوصاف
و گفت بعد از آنکه بگوید که در این حال که گفت و کیا همای
بگشاید و جمال است و بدان و گفت که چهره اش در این
و نیز در چشم شده که گفت که بگوید اینها ۴۰ و اوصاف
از آنست و اگر بگوید اینها ۴۰ و اوصاف
فمن شاء فليؤثر و من شاء فليكن كذا و كذا
حیث خواست که باشد اگر چه بگوید در این
و اگر گفت که ما را بگوید چه نامش است گفتند از این
از کجا خوش و صد که بگوید فاطمه خدایه که
خداوند میگوید که در این شهرت است و اگر چه
نمیشود و نامش این است از این که گفت و بگوید از این
عزیز که ما را بگوید که خداوند میگوید که در این
نوا

شکر بخار تو و جود و دهر و دمار و کج تو و زینک از سحر و سحر
 پس خزانده بقیع فرموده بنویس بر لوح چهره ای بی بقیع
 ان الله شانه راج المومنین بعثهم و امرهم انهم انما
 حج کنت این کتاب را بر لوح روح القدس از فرموده کج
 پاد و نقد هر چوک اول حضرت که ۱۳۲۱ کربیت و فرموده
 نه ایس از سحر و با نام بتی مهر کج پس اول نفر پیر بزرگوار
 اول حضرت فرموده ملجه کربیت با ای بقیع حج در حق
 رکعت هر سه نماز حضرت کربیت مهر کج پس لیغ
 نف حضرت فاطمه اول حضرت حج عظمی نه رمضان نامش
 سه پیر سه چون پیش آمد بسیار کربیت در بار اول
 احتیاج و اقرب حینا مهر کج پس اول حضرت کلام
 حسن اول و بزرگوار نه مهر کج پس اول نف و غفر
 اول حضرت فرموده سلامت مهر کج پس روح القدس کتاب
 گرفته به در جلله عینیکه روز عاشورا شد و حضرت

شایسته نیکو است در آن نیکو نه از نیکو است نفس حضرت لایم
 حین و کلمه بود در حضرت امیر حضرت حضرت نشسته
 بود در نیم شب است است است است است است است است است است
 سلام گوید و اینست اوق حضرت است است است است است است است
 برادر است حضرت است است است است است است است است است است
 زان نه حضرت است است است است است است است است است است
 عمر که با محمد است و لدی هذا حضرت فرمود
 کیف لا احبه وهو من اغضائ و حبلی قلبی
 و قرع عین حضرت امیر است است است است است است است است است است
 بهرام مظهر که یا ابنا من کان اعلی شرفاً هو حبیب
 الی رسول الله است است است است است است است است است است
 گوید بهر که بر او است است است است است است است است است است
 که است است است است است است است است است است است است است است
 عزیز که نعم است است است است است است است است است است است است است است
 نعم است است است است است است است است است است است است است است

من

من است است است است است است است است است است است است است است
 انفسه است است است است است است است است است است است است است است
 کند من است است است است است است است است است است است است است است
 خود در است است است است است است است است است است است است است است
 مراد است است است است است است است است است است است است است است
 این است است است است است است است است است است است است است است
 تعین است است است است است است است است است است است است است است
 نیست است است است است است است است است است است است است است است
 و بر است است است است است است است است است است است است است است
 از است است است است است است است است است است است است است است
 ابر است است است است است است است است است است است است است است
 در است است است است است است است است است است است است است است
 من است است است است است است است است است است است است است است
 و لدی است است است است است است است است است است است است است است

جلد و پستی و دیم در میان او را جبرئیل جامد
 از برای حسینین ۳ و سوار شد آن دو بر کوه ابرو
 احمد مختار و خبر خواند حضرت سید الشهدا
 در کربلا قول را هم و اذ افعلوا فاحشیه قالوا و جانا
 علیه اباونا ان نفعل لیست در دست در عمل و حال
 میگویند و خبر خود را بپوشانید و گفتند و فانه خبر میکنم
 زیرا که خداوند به امر من بهم با جا در این کعبه رفتند و
 خبر رسید به این خبر رسید که از این کار عیب رفتند
 که خبر از این بسته بپوشانید و بپوشانید و خبر رسید
 به این طاهر بنوعی و آنچه ظاهر علی بن محمد غیاث و صف
 از این برسد صحیح غیاث و خبر از این است که سید الشهدا
 در کربلا کشته شد و خبر خود را بپوشانید و خبر
 از این میکنم و خبر از این است که سید الشهدا کشته شد
 کفار حصار را بپوشانید و خبر از این است که سید الشهدا
 علیه

علیه اباونا گویند و خبر از این است که سید الشهدا
 و الله امرنا خداوند امر من بهم با جا در این کعبه
 و خبر خود را بپوشانید و خبر از این است که سید الشهدا
 در کربلا کشته شد و خبر خود را بپوشانید و خبر
 از این میکنم و خبر از این است که سید الشهدا کشته شد
 کفار حصار را بپوشانید و خبر از این است که سید الشهدا
 علیه

و کربانه کفایت نامدار که اسیرایه عفو پر در کاره
 که عفو عفو نیست نهادهای جفا که مافرد بسته لب
 پیمبر به بالدر آهوست لب بر حزنه او نه مال دیت
 بالاسر کفایت در عفو خوارا با خزاندر عفو کفایت
 چو بار در ذکر این را کوه با عفو کفایت در آن باز کرد
 نه ام از گناهان چو بهر یک جهت ششانی
 که اسیرایه بیرون آرد به عفو کفایت کوه
 که در دیکر کفایت به عفو کفایت ششانی
 بخت در فتنه خفته عفو کفایت در فتنه
 تو اسیرایه کفایت به عفو کفایت
 از این در طه کفایت به عفو کفایت
 پس عفو کفایت به عفو کفایت
 تو این تا عفو کفایت به عفو کفایت
 پس در کفایت به عفو کفایت

بجهت قصه در از کفایت به عفو کفایت
 فرموده عفو کفایت به عفو کفایت
 العفو کفایت به عفو کفایت
 مباحثه و جز خوانی حضرت مستند العفو کفایت
 قوله تعالى اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
 الَّذِي وَلِيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی نیت خواننده را بخواهد
 از نشان مال الا که بهر نیت بخواهد و کفایت به عفو کفایت
 اسیرایه به عفو کفایت به عفو کفایت
 از نما و در ولایت عفو کفایت به عفو کفایت
 از کفایت به عفو کفایت به عفو کفایت
 عفو کفایت به عفو کفایت به عفو کفایت
 در از کفایت به عفو کفایت به عفو کفایت
 حضرت عفو کفایت به عفو کفایت
 باید از کفایت به عفو کفایت

منظور است و این دخت و خدمت و محبت و دیگر و این مختصر و به از خدمت
آنکه فاطمه را نگاه داشتند در خانه مخصوصه و او را نگاه داشتند
و این فاطمه را خدمت داشتند و در خدمت او بودند و در خدمت او
در روز عید و آنکه حضرت فاطمه را در آن مکان و در آن مکان و دیگر
نقد فرمودند از بخت حضرت و این سخن که او را بدید و کلامی بود
و در خدمت او و این سخن که حضرت فرموده و این سخن که
و بعد از این است پس برای این برین است و این سخن که حضرت
با شیشه ای بر منده و در جام و در آن فاطمه را نگاه داشتند
و این سخن که با زهر گریب و این سخن که با زهر گریب
تسویه و این سخن که با زهر گریب و این سخن که با زهر گریب
تک و این سخن که با زهر گریب و این سخن که با زهر گریب
پس بفرمود حضرت امیر و محض کوی که در آن سخن که از بخت
و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
بکلامی از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت

این

زین و در آنکه این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
تفرق و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
شبه و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
بکلامی از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
آنکه اگر در آن مجلس مهمانان بودند و این سخن که از بخت
او را از آنکه از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
نعم قالوا احرقوا و انضروا المقتل انکم فاعلای
بعد از آنکه حضرت ابوالفضل را از بخت و این سخن که از بخت
اول و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت
مخوف و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت و این سخن که از بخت

خند و جابر بن سفيان قالوا انبوا لنبينا نانا فاقوه في
 الحميم كشد رقه خند و نبا كند بلبر حلق الليمم بلبر
 اس در بلبر زنده را طرمت و بگفتند و اس در بلبر زنده
 عبدی حضرت صفاق فرموده در فنون حضرت الیمیم
 فرمودت و می بران که کشتی حضرت الیمیم فرشته در عالم
 نغمه بخند و فرمودی و می بران همه حال نغمه بخند و گفتند
 بر سر و بلبر بر سر و بلبر بر سر و بلبر بر سر و بلبر بر سر
 زبانه و رخی بشتی بختی و کام غرق و فرشته از آن فرمود
 حبس کو حضرت الیمیم و جمع نمود و از گشت و ذکر و غنی
 و غیره کون همه شمشیر و بختی و بختی و بختی و بختی
 ناچار راه همه حج کعد بر روی حج میران بلبر همه کعد
 اس و حضرت الیمیم از لایق کعد غقیم بر سر کعد
 همه کعد و اس بر روی بود و مزاج هلا و غلامت
 اس از بختی اگر کعد میگو و جابر بختی و بختی و بختی

در اطراف اس پرواز مرغ کوس حضرت الیمیم و اس
 پرواز اولوند بر دست محبتی از اس و طایفه بر روی کعد
 نو رفت بر کعد از آنجه بر روی شمی الیمیم و بختی و بختی
 اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 خردی اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 الیمیم و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 نف و در سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
 سینه از پر و خیس و نف و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 از خند و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 کعد اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس
 اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس و اس

نشدند این گفتند که در روز قیامت که مظلوم سر بر باد آید بندگان
 او چه بسیارند اینم ایوم حکم حضرت ملا آقا میرزا محمد باقر
 عسکری برید هیچ کس از بزرگواران جلالت او چه عذر است
 حضرت ابراهیم را به علم بیست در تحقیق نهانند و خستند در این
 اندازند فی الواقع از ملا که در علم عظمی بودند که در این
 ابراهیم را سر کف در این غفلت بودند که در این
 ملا که در این عظمی بودند که در این
 بر این کرم که ملا پس ملا که در این
 از اولاد او که از این عظمی بودند که در این
 الله بخوانند او را بر این عظمی بودند که در این
 نو او را و بر ملا که در این عظمی بودند که در این
 نفا ابراهیم که در این عظمی بودند که در این
 تا در این عظمی بودند که در این
 نفا عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این

بگویم به این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 خجسته دق که حضرت ملا عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 از ملا که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 نازل شد و نفا که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 تسبیح شریف که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 با صد ما من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفراً
 احد نجفی من الله کلام صمدی و شریفه که در این عظمی بودند که در این
 در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 با غیبات المستغیثین که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این
 که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این عظمی بودند که در این

پنجم در بیان وقایع نافه صالح و ششجک او
 با حضرت سید الشهداء علیه السلام کرد
 قال الله تعالی و الی مود اخاهم صالحا قال یا
 قوم اعبدوا الله حضرت بهت یکصد و هشتاد و نه
 قم دعوت کو اجابت او نموده با یاری رسیده که قسم هو
 و چیز فی سکون اول آنکه تا هر چیز جویم بر تو ای کینه
 تا از صابر خود در علم تا ظاهر ساز از کفر تا الهی خفته تپه
 که آنکه اگر خفته همیشه فر از علی تا تو ال کیم اگر
 در آنکه فر از تا تا بر دل سیرم چه که از تا علی شریک و تا
 نیز از فر مول و مکتب شده به سیرم صالح آنکه لغت کیم
 که در دل و بود کینه با صالح از ظاهر خود سوال کرد که از این
 که در دل از دانه مرغ زهر که ده ماه پیش باخ و از نور
 تا بهر دگرش را پس لقا باخ پس حضرت صالح گفت خود
 که روز آنوقت خ و صا غطر از کوه ظاهرش ظاهر بهمان

بهمان صفت مانند ظفر بر لبش و آنرا در لبه چاه حضرت او
 از کوه بر دل کرد و بر زبانش کلاه ل کشید با صلیح چه زو کلاه
 که خوارتر حاکم شکر کن در فضل او هم از این نافه بر صلیح
 سوال کرد در ساعت فرزاده از نافه تو کشته و سر ده چرخ
 خود و نظیر این سخن از حضرت امیر از در حضرت امیر از کوه
 آنکه به نجف رسیده و در آنجا به تیرست بهادر و از فرج شکر آنکه
 مهم می آمدند بپول آنکه در حضرت دست در زیر صلیح
 مرگند و پس می اولند و با نهام سر و دلند و این خبر رسید
 با بر کوفت اگر تو صاحب می شمر نیز عید سیر خیر به جانب
 در می بر این جمع این خبر حضرت امیر رسید سر موثر زده به
 و با کجه که پیش خود روز دیگر هر چه در نصارت بعینه در آن
 است گفت بیکت و صی بغیرش را بر بر گفته اگر بیکت
 و قمر مغیر گفت با هر آنکه گفت که هر ضا فرموده از کوه
 سه هشتاد نفره سرخ سری بنا چشم کوه بلند بر او کرد

بعد گفت چگونه میخواست از هر یک از اینها یکی از بزرگان دین
 دعوی شاد داری چون گفت ستمی که بر سر خدا که با کبر
 به تمام انکسار بر سر خدا که کند و هم در خلیفه و وصی و
 ستمی بر سر خدا که کند و هم در خلیفه و وصی و
 اولاد خود که حضرت جواب فرمودند چرا که حق تعالی
 بر خداوند در حق تعالی است و حق تعالی بر او و بر او
 ستم از برای بر قبول کم حاکم از او مطالبه می نماید حضرت فرمود
 لایق و داهیه است که ستم ستم است و اینها همه اینها
 خود را بر قدرها حضرت از دست حق تعالی که با همه ستمها
 پس حضرت امیر به لام حسن فرمودند پس از اینها بر او
 مریضه نه کنید یا صاحب هر چه که بخواهید امیر ترست
 از اینها پس سلام بر آید و گفته شد که نفری را فرست
 پس صاحب انچه احب است در انچه را لام حسن از انچه
 جواب آید پس اینها پس لام حسن فرمودند از او ای
 سلام

سلام ناقصه و طالعند جوارح سمع و بصر و سینه
 سه و نام فیه پند که حضرت لام حسن نام فیه که کفره
 و گفته شد که پس چرا پرسید و فیه پند که کفره
 پس آید پند که کفره و فیه پند که کفره
 بعد از اینها از سرخ و با هم قطره غلای بعد از اینها
 چون حضرت فیه پند که کفره و فیه پند که کفره
 بر از عقب لام حسن رفتیم و فیه پند که کفره
 الساکنات البرق الاقیان و اناب و وصی رسول الله
 و اینها در انچه و فیه پند که کفره و فیه پند که کفره
 یا سبط رسول الله و اناب و وصی رسول الله
 و طاعتی که غلای فیه پند که کفره و فیه پند که کفره
 تا صد نفر از فیه پند که کفره و فیه پند که کفره
 خلق بیاری فیه پند که کفره و فیه پند که کفره
 می گفتند امر و محقق است و فیه پند که کفره و فیه پند که کفره

وایک چرخه صالح طاهره حضرت صالح فرمودند در این
دفعه زینت قرار دهید که زینت ناسته است تمام بخوبی
شهر در هر یک یک سینه است این یک آیه خداوند حضرت
صالح در یک روز عیاش فرمود در اولویت باشند
درین خود را قرار دهند که بگویند و هر یک آیه درین
مظنم بود به غیر مکرر در این فرمود ایها الناس
میکنم که درین است چنانکه کلام خدا را در کتب کنید
است کلام خدا را بگویند و درین است که بگویند
چون کلام مظنم درین است که درین است که بگویند
فی ثلث خصال اول که الله تعالی عفو و علل است
صالح بود که درین است که الله تعالی عفو و علل است
ایله از هر یک از اینها که بگویند که بگویند
و درین است که درین است که بگویند که بگویند
عزم در این است که درین است که بگویند که بگویند

ایله

ایله بود که درین است که بگویند که بگویند
ماء عذب فاذا ذکر یوم او سمعتم بغیب او
فانذروا **صلوة** هم صالح است برین سوال بگویند
طیول درین است که بگویند که بگویند که بگویند
راپی که پس از آن آمدند به راه ناسته همین که به راه
که صبر کفایت میکند که بگویند که بگویند که بگویند
تیری رباقش روزی ناسته است که بگویند که بگویند
که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند
با آن ثنات راضی شدند ناسته است که بگویند که بگویند
کفایت ناسته است که بگویند که بگویند که بگویند
تیر روزی ناسته است که بگویند که بگویند که بگویند
که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند
حصین این ناسته است که بگویند که بگویند که بگویند
نست و خنجر درین است که بگویند که بگویند که بگویند

بر بنیادی بنیاد بر روی زمین نشسته اند و توارنده اند
 این میگویم و میگویم که این بر بنیاد است که این
 حضرت رسالت بر او را از خوشه انوار انوار انوار
 و عکس است فرموده است که این است از هر ضایعه رای تو
 این می گویم که این است که این است که این است که این است
 عرض کنم کیفیت این را انوار فرموده اند عام قطعه ام صحن کو در میان
 قبر از آنکه تو مرا صحن گفته اند هر اهل دل از این دریای
 علم در میان تو لایزال قرار ملاطبت چرخ آدم صحن کو انوار را از لایزال
 برین آورده و صحن علم بر خاک نیم از آن بصیرت است که این
 از صحن علم است و صحن علم برین است که این است که این است
 در صحن برین و صحن علم برین است که این است که این است
 صحن علم و صحن علم برین است که این است که این است
 و این ای را از آنست که منو و هو الذی خلق من الماء
 فجعلنا من ماء و کان ربك قدیرا و قدیرا

و این است

خدایه مراد از خلق که و این است که این است که این است
 و این است که این است که این است که این است که این است
 حضرت رسالت بر او را از خوشه انوار انوار انوار
 بر او را از خوشه انوار انوار انوار
 سلام بر او و این است که این است که این است که این است
 که پس از آنکه این است که این است که این است که این است
 جبرئیل ع فرشته طبعی است که در این برین است که این است
 که بخیزد چون از خوشه انوار انوار انوار
 که بر سر آنست خداوند خدایه برین است که این است که این است
 در صحن علم برین است که این است که این است که این است
 حضرت امیر کفر کفر برین است که این است که این است
 فرموده اند از این است که این است که این است که این است
 برین است که این است که این است که این است که این است
 ملائکه بر او را از آنست که منو و هو الذی خلق من الماء

و این است

ماه را بد و حربه آثار و نبات ظاهر شدن و
 الجمل از شهاب سید السهماء قوله تعالى
 الساعه واشتاق الغواني يروا البدر و يقولوا
 بمسمن شان زول آیه بودت بغیر مصلحت تشریف آفریدی
 از هیو که نسبت حضرت سهرسپه نه و نسبت بهای فهم ماه بود
 الوهیر معصوم که با حرم بودی و عروس خود را و پدرش را و
 بولیم حضرت مرقم به آیه محفل الوهیر معصوم گفت افق او را
 قمر نیم بر پنج است در چوب و دست خود می گرفت و گفت ای
 سهرسپه حرم طرب و نه از او انزال کنیم نفعی که می آورد بای
 مایه بگو ماه و کوفه زین که در کمال ناز و مسک و مایه
 در آنان نصیحت نیست چنانچه از او عجز آید و از انقباض آنی که
 معصوم که در حرم ماه را از عجز و کفایت گفت و عاقل و کنیز
 باده سه ماه را در نیمه ناحت نمیرای خود ماند و غیر لطیف
 دیگرش از چهار معصوم که اول و دوم و سیم و چهارم که در حرم

بهم برکت

بهم برکت شدند بهیو در آنان و الوهیر که در حرم ماه را
 نسبت و بجهت آن ماه را عاشق نمود از هیو که در حرم ماه را
 می آمد به سیم که این هیو نه یا نه یعنی از این کان به سیم گفته و در حد
 نسبت به ماه را به دینیم بهیم با وجود آن معجزه ایان می آورد و بهیو عجز
 که از هیو که در حرم ماه را عاشق نمود از هیو که در حرم ماه را
 پس معصوم این آیه بودت افق است الساعه واشتاق
 الغواني یروا البدر یروا البدر یروا البدر یروا البدر
 سئلون عن الساعه ایان من سها است که گفت
 قمرش از وقوع قمرش از حضرت سهرسپه انزال گفته حضرت زول
 بهیو از حقیقت انزال می که خود حق فرموده است و از انزال
 قمرش بهیو سهرسپه از انزال می که خود حق فرموده است و از انزال
 تعظیم آنها را و لیکن حبه نه بهیو که در حرم ماه را
 ایو را بجهت معصوم ابو بکر میجه آورده خدیجه جمعی روایت گفته
 که بهیو حضرت سهرسپه را میجه آورده معصوم که در حرم ماه را

الغيب ما لبثوا في الغدا المهين يعني پس در بستر
در فدا سبک داشتند و بخت و اگر سبک داشتند
در آن غریب نمی گویند بیک در کتب معتبره است
که روزی بماند بهیچ خوف فرمود در حقیقت علی بن ابی طالب
در سلاطین و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
و گویند صفت و گویند و در کتب معتبره است
در آن روز که با وجود این همه فتنه و کجاست
از آن دشت بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
خوشم و لا یقصر بکسر و لا یقصر بکسر
حضرت سید محمد باقر علیه السلام
ملا بکسر و لا یقصر بکسر و لا یقصر بکسر
در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
خوف کثیر فرمود و در کتب معتبره است
خداوند با بر عطا فرمود در آن کتب معتبره است

افلا

افلا در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
شده است و در کتب معتبره است
المرت فرمود و در کتب معتبره است
با کثیر و بزرگان و بزرگان و بزرگان
خداوند بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
بر عطا بکسر و لا یقصر بکسر
حضرت سید محمد باقر علیه السلام
بکسر و لا یقصر بکسر و لا یقصر بکسر
جا هم کتب و بزرگان و بزرگان و بزرگان
بکسر و لا یقصر بکسر و لا یقصر بکسر
کفشد و بزرگان و بزرگان و بزرگان
بکسر و لا یقصر بکسر و لا یقصر بکسر

حضرت امیر قاضی اندر بهت از الیوت دینی و حضرت امیر با
 بایر و سایر اصحاب از بنده که سوره و جمله شریف در کتب و فلسفه و غیره
 بنام کرامت و اندک ما معبر فلان نمرد این که چگونه از فرست بزرگ
 حضرت امیر چون از فیضیه کس قطع بجز فیضیه و معرفت
 در کتب فلسفه و جمیع کتب و در هر یک از اینها سید و غیره و
 از طایفه اول به سید فرست و در کتب فیضیه و فلسفه و غیره
 امیر و سید از بزرگ و جمیع طایفه از دست صمد و از جمیع
 است جمیع طایفه و سید و فیضیه و غیره و گفتند و جمیع
 در فرست است که کرام جمیع و فیضیه و غیره و سید
 آن حضرت که فیضیه و جمیع اگر فیضیه و فیضیه و سید و سید
 فرست است جمیع و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 گفتند و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 کرام و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 فیضیه و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید

اول طایفه و اول و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 معبر و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 از فیضیه و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 در دست است حضرت سید و سید و سید و سید و سید و سید
 بر به سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 فیضیه و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 از دست و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 آخر و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 آن حضرت را فیضیه و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 یک و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 به سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید

کمره و قطف از حضرت ملاقا آنحضرت و حضرت قمر و کنایه
نشسته بودند پس آنحضرت منع کرد که نه میوه و نه برکت
در این جا در نهایت ناز این است پس دست بردار که آنجا
در اول کشت لا یوفو جگرای نشان از نظر مظهر کرم بلام
بعد از شش ماه از آنجا که با یکدیگر نشستند و با هم گفتند
نزدیک است روزی که در این دنیا در این دنیا که در آنجا
لله الملقه الیه العظیم جدی است و نه در
بنا آنکه جبریل در حد حضرت پیغمبر و این حد
در کربلا قال الله نعم کسب الله الرحمن الرحیم یا
ایها المدثر قم فأنذر نقول است حضرت در حضور
فطرت وحی و در آنوقت بلدی میفرم نگاه باز شنیدم که با آن
آنکه سرای الهی از جانب جبریل در نظر حق کبر و
نیزم بالکبریم که در آنوقت در آنجا که در آنجا
زین است که در آنوقت از نظر او خود عظیم و در آنجا

پس وحی بن آنحضرت و عایشه و کاتبه بکتابت کتب کرم و این
در این الهیه کرم در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
قم فأنذر نقول است حضرت در آنجا که در آنجا که در آنجا
جبریل کرم در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
از این عیش مریت روزی حضرت رسالت نشسته و در آنجا
طرف راست آن بزرگوار نشسته در آنجا که در آنجا که در آنجا
چشم نظر جبریل بر حضرت امیر آقا ضیاء و در آنجا که در آنجا
بر این طالب است از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
عبد الله بن مسعود جبریل جبریل جبریل جبریل جبریل جبریل
که اینها در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
ایچ جبریل جبریل جبریل جبریل جبریل جبریل جبریل جبریل
با او علم کرم و شمشیر کرم با او شمشیر کرم با او شمشیر
و شمشیر عیش و عیش و عیش و عیش و عیش و عیش و عیش
سکینه و نهایت این نظر کرم بر روی علی و در آنجا که در آنجا

شاه علی بن ابی طالب که حضرت امیر مومنان در کوفه با مردم فرمود از هر کس
یکصد شش انگشت طلب نماید و از هر کس که بگوید که من از او میگویم
در من و کار من از او پس گوید از اینست محمد بن موسی و حق گوید
و ساعت چهارم در کتبت حضرت لوی است نظر کند
بکاتبش و معجزه متوجه گوید فرمودند در حقیقت نگاه فرستی
و از اینست محمد بن برادر خود محمد بن محمد که گفتند نهادن میدان
در آن روزی که هر فرا و بسیاری از کتب است نزد کور است
روزی که جبرئیل در خدمت حضرت رسالت نشسته بود حضرت امیر
در خدمت پس جبرئیل بگفت عظیم و تبرک از حضرت از جای برخاست
حضرت در کتب فرمود سبب این چه عظیم و تبرک از حضرت
گوید عظیم که حق تعالی من را و فرمود از چه عظیم گوید سبب
حق من خلق شد و این حق تعالی من را رسید من انا و انت
نیز میگویم در کتب من انا انا و انت انت یعنی من
روزگار باز به خطیب رسید و این جواب حق تعالی که چند

فرمود

در خدمت من دفعه و فرمودیم بر دو عالم بگفت در کنار دریا و در حوض انعام
به رسید تا حدیث سال کنی تا به نسی تا آنکه روزی جزایه سوادید
در نهایت عظمت جلال با و کفتم خداوند فرمود خیر از هر کس نیست
و در عظمت که کتب است شد در یک عالم تمام و در وقت سی هزار سال
تا کار بعد پس فرمودی که طلبید وقت بزم کشیدند اهل بیت
سلام شد و فرمود آنچه شیرین خداوند است که گفت انا و انت
انت جوابی که انت انا خلقی و انا المخلوق انت الوب
و انا المربوب و انت الحق و انا المیت و انت الباقی
و انا الفانی و انت العزیز الجلیل و انا الضعیف
الدلیل پس گفت که حق تعالی من را و فرمود از چه عظیم
روزی که کتب حضرت رسالت فرمودند در حقیقت عظیم حق
ستاد است در کتب من که هر هزار سال یک مرتبه طلوع می کند
و جبرئیل بار او را و پس جبرئیل حق تعالی را علم و حکمت
تا فرمود حق تعالی را سجده فلاح و آنچه در نه بند که بگوید که کفتم

رسید در عرض انبیا تو در عرض بعلت طریقی چون تعلیم از خود من
 کلامی تسلیم جهت نرسید و در آخر است حضرت کلام
 خدا را در عرض تعلیم نرسید و در آخر کار الی خانه فلان قرار دادم
 و از الی حرکت که هر سه جهت در الی خانه فلان رفتی گوید از الی
 حضرت فاطمه و آن است که گوید که هر چند این حدیث بود که
 جهت لبریز بگذارد که اِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَضْرًا مِنْ لَبَنٍ لَاحِلٍ
وَحُسَيْنٌ وَحُسَيْنٌ كُلٌّ مِنْ حَمَلٍ كَمَنْ يَخْلُ
الْجَنَّةَ مِنْ خَيْرِ خَلْقٍ و از الی جهت بود که هر چند در روز عاقل
 در این قلعه و بهر پای بر من نه غریزه و فریاد و آنچه را می
 جانم در کار نیست که هر چند بهر شش خفی در این قلعه
 شد و فریادی که محوم از غریزی می گوید از جهت زینت
 چگونه صحیح تر و حال آنکه هر قدر انبیا کای نظر بری است
 میکند و کای برای سیکرد می رسم از حضرت نرسید
 و در درین است که اهل کلام می گویند این حدیث
 بعضی گویند

بعضی گویند این حدیث را که کلام است از انبیا بر من
 بن الی طالب پس خروج کرد بر این زیاده و بعضی گویند
 که در کلام جمع و بهر حال آن حدیث و در بنحیه کلام بن الی
 و عرض گوید این حدیث را که در حدیث کلام بن الی
 بحث فرمود و از حدیث کار الکامی بقدر حدیث در حدیث
 حدیث فرمود و کار بسک و بنده های اولی حدیث مستع
 هر یک پس در هر دو حدیث حدیث و حدیث فرمودی بنده
 قلعه و در حدیث با له و آه در کرب و زاری است الی حدیث
 از حدیث فرمودی حدیث این که هر دو حدیث در حدیث
 در کرب می کنند و در حدیث الی حدیث الی حدیث
 مریدان خود جوان و صاحب خود و حدیث کلام
 حضرت امیر مثنان با انحصار حدیث کلام و حدیث
 حدیث کلام فاک الله نعم اولی و اولی انا خلقنا
 ما جعلت ابدنیا انما ما فهم لها ما لکن فی

رُكُوعُ انكسرت به بالخیبتك الخواب وكفيت انكسرت
 جناب جاسر الیقا قال الله نعم انما ویکم الله و
 رسوله والذین یفهمون الصلوة ویؤتوا الزکوة
 وهم ذالکون نیر بنسبک ولسه فی ادب وضراد کمال
 برامیه اند از دل و سینه زکوة سل و در جاکت این در رو
 بپوشیده ان ز فیر این آب که لیست در در فضیلت این آب
 بن عبه هم بضای میریت کنن غریر خزانسته یقین
 در هر در اصل بنوشته است ل حال باجهای مارک
 دار اوش فقر طاهر بود جمع خورشید سلام که کفیت
 والعذر ابنتی برنته: وقللت أو الصبی
 الطقل: وخت وبنان و او کثیر: وقد
 کد من ففیر اخالط فی عقلی: وقد مسنی
 وفقر وفاقه: ولس لثانی میرو ولس
 فلا انما فی لا لیت قمرنا: واین فراموشی لا ال
 فی ام و تو

بعضی آنم نل و حال الله و ختم کریمه کفیت تحقیق در مارک
 از طفل جو غنشته بود و ملا خواجه و در ختم دانه نری است
 و نغیب بن سید در ازنده ز فقر و بیست شد بر شنه و خل
 بعضی بهر سید به جا بخت و ختم نل دیا فیه و ختم نری
 و سیرین از لیل بهر سید و کی ردم که الله نری آیم و کجاست
 که ز کاه خلق که بهر نری ختم نری جمع این سینه بسیار است
 و نل ایست موم ضایر عا خرا لا قلد و لعم و غلب این جل
 غرینا بهر است این سوره و نری مشغولهای ابله بهر
 باشد که با بیغ فقر خیری و در بار سیر نایب جاک
 که بهر کس و لب خضر نل و عا در کس نری نایب بهر
 و نری است که کفیت بهر ختم نری و با ختم سیری
 بلنه که در حال از پس عرابی آن نری نری نری
 و نری بهر نری ختم نری و نری نری نری نری
 و نری نری نری و نری نری نری نری نری

خیمگاه امامت قال الله نعم قال الله فین
 علم من الكتاب انا ایتک به قبل ان یکن
 الیک طرفک ینزل حضرت سیدنا یحییٰ علیه السلام
 نوار بود و قمر شمس صفت بر رخسار او کف سجایا رخسار
 بقیس پیش از آنکه بازگشتن تو چشم تو بیتی دریا از آب است
 در آیتکم در عباده بنی آدم که از حضرت رسالت پرستند
 بود و تحت بقیس از شهر صبا آید و فرمودن منوچهر علیه السلام
 طایر است از آسمان الهی است در تحت بقیس از شهر صبا
 سید آید و حضرت صادق علیه السلام ناطق فرمود سید بر سر
 یافرد خواند و عرض کرد تا فرمود این را بخواند تا مال الهی
 عنده علم کن بر عرضی گویند ای ترسم خواند
 کایم و شسته و سید در هر قدر از علم کتاب سید بر عرض
 خردم و فرمود قطره من الماء فی البحر لا یضیی
 یمنیر قطره در سبیل او بر کایم حضرت بر سر سید این
 مقرر کرد

عرض کرد این مقرر میکند فرمود سید است لیس علم در هر سبیل
 ای سید و آنچه حائز از کتاب خواجه در حق کنی چه شایسته
 بنی و بیکم روح عنده علم کن بر عرضی که خواند فرمود
 علم کن نفی است و او عالم است ای سید بعضی از امیران که
 عندنا علم الکتاب نیز خجسته در جمع علم کن بر نفی است
 و اینک در چهار موضع پرستند از حضرت امیر در هر سبیل
 تحت جلوه می گوید و این سبیل خجسته از آب بر کله بر سر
 لهذا بقیس بنظر الهی بنظر العرش در سبیل است
 قصه دلت از جنبه و کایم بنی خجسته در حسن الکبر و العرش
 در درونی حضرت امیر در سبیل بنی خجسته که در هر سبیل
 در طب است تا اول میفرمود سید و این سبیل خجسته صلاح می نمود
 خجسته خجسته حضرت خجسته خجسته که به این را خجسته سبیل
 عرض کرد که کایم سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل
 حضرت فرمود سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل

شعنه اند عمار سیکند احضرت منورک لوفند وند وند
باللاد وختینه و قدری کبریت دهن بصورت لاله فرمود
نه دانه اش برن و مفرز اگر ایستاد و نه لاله بخواند
و اگر از دهنش لاله اش استخوان خوله مضیقه صفر
آتش فرخت نام بنها سوخت صورت جاسه عیز برشته
مطلق آتش بکاش برتبه ده و دهن در اد ارنه بوی
حضرت فرمود اها اکبر است ما از به منم قیمت کند
و صخر و در دهن در جبهه کله بر نه است و دهن بوی
ایستاد مضیقه در از نه لاله بوی کله بوی حقیقی بر نه
آتش بوی ای بر جبهه در خام فرزند مغوش حسین و آتش لاله
جبهه و غنچه سوخت از فاطمه مغری در جبهه است و است
برز کله بر در غنچه است لاله نظری کعبه به بهر لاله در دهن
برز کله در دهن مغوش کعبه و در دهن لاله بوی کله
لاله بوی کله و در دهن مغوش کعبه و در دهن لاله بوی کله

[illegible]

هست خودم بهر سهر خدای از محرم همه ام فرمودم در شرفی
 بهم لاجرم و لدوره الدج العظیم جلال منی جلال
 در بیان احوالات حضرت یونس در شکم ماهی
 و تسبیحات و باحضر امام حسین علیه السلام قال الله
 نعم و ان یونس لم یسکین بعی بر سیکر
 از بنی اسرائیل بود هر چند قوم محله به لایم بخواند لایم بخواند پس
 خواب بر لب لایم کند درین شب و نفرین بود یا عاقل
 و عاقلی عالم لایم به گفت نفرین کن و ان لم یکن نفرین
 کن ز لایم خداوند عالم و عاقلی تو تو نمیکند و بخواند خلق
 نماز این حضرت یونس سخن عاقلی به یونس نفرین کن و عاقلی که در شکم
 در شکم هفته و در شکم روزی شب و عاقلی که در شکم
 عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 رحم که عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 این را خواند حضرت یونس عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 ان

ابق الی الفلک المشعشع فیما کن و سیکر در شکم از قوم خود
 کشتی پر بشه از مناج معصنا هم مکان منی جلال
 نیز فرموده با بکشتی و سیکر ماهی بهر سیکر ماهی
 از سیکر و فرمود نام او بهر سیکر ماهی بهر سیکر ماهی
 ماهی بهر سیکر ماهی بهر سیکر ماهی بهر سیکر ماهی
 و سیکر ماهی بهر سیکر ماهی بهر سیکر ماهی بهر سیکر ماهی
 مقرر فرمود یا عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 مقرر فرمود یا عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 در عالم عمر خطاب به یونس رسید و عاقلی که در شکم
 و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 رسید بهای و عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم
 بعضی از عاقلی که در شکم و عاقلی که در شکم

وَأَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ فَلَكُنِي وَجْهٌ
 أَخْبَلُ لَعَدَ الْقَتْلِ عَمَلٌ مُحَقَّقٌ بِرَبِّهِ مُحَمَّدٌ
 دُرِّ زُرْدِ وَرُفْعُ رُفْعِ بَحْرِ نَابِشِ قَتْلِ وَحُضْرُ رَأْسِ
 دُرِّ زُرْدِ وَجْهِ شَمْسِ كُنْتُ اللَّهُ بِمِجْمَعِهِ غَوْفًا كَوْزَةً أَرْجَحُ
 خَوْفًا كَلَامُ اللَّهِ وَلَقَدْ لَقِيَ اللَّهُ الْبَطْمُ جَدُّوْلُ سَيِّدِ
 دُرِّ زُرْدِ حَيْثُ دَخَلَ طَوْبِي وَخَرَجْتُ بَدْحِي
 رَسُولٌ وَكَيْفِيَّةُ اسْتِخْلَافِ نَبِيِّ امِّيَّةٍ وَبَدْحِي
 شَهَادَةُ ٢ قَوْلُهُمْ سَمِعْنَاكَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ طَه
 مَا أَتَيْنَاكَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنُشْفِيَ نَفْسَ بَدْحِي
 بِرُفْعِ طَرِيقِ خَفَاةٍ وَخَفَاةٍ قَبْرُ رَأْسِ بَدْحِي
 طَوْبُ دُرِّ زُرْدِ دُرِّ زُرْدِ خَفَاةٍ رَأْسِ بَدْحِي وَنَدَا
 خَفَاةٍ وَخَفَاةٍ رَأْسِ بَدْحِي وَنَدَا رَأْسِ بَدْحِي
 وَنَدَا رَأْسِ بَدْحِي وَنَدَا رَأْسِ بَدْحِي
 سَبْطُ دُرِّ زُرْدِ وَنَدَا رَأْسِ بَدْحِي وَنَدَا رَأْسِ بَدْحِي

انقدر است در هم آنها سینه نه دار سینه نه سینه نه
 بالبرانه رخت در طایفه رخت سینه نه سینه نه
 ساری در باده رخت صد گشت باغ سینه نه سینه نه
 و نغیر شایع صد گشت سینه نه سینه نه سینه نه
 در هم بکینه کار سینه نه سینه نه سینه نه
 کینه لا مقطوعه ولا منقعه و از بخت از بخت
 به بخت آید به بخت عله آید سینه نه سینه نه
 این دانه سینه نه سینه نه سینه نه سینه نه
 تمام این سلام در او جمع کند و نَدَا رَأْسِ بَدْحِي
 و نَدَا رَأْسِ بَدْحِي و نَدَا رَأْسِ بَدْحِي
 نغیر سینه نه سینه نه سینه نه سینه نه
 کینه به نغیر سینه نه سینه نه سینه نه
 نغیر سینه نه سینه نه سینه نه سینه نه
 و نَدَا رَأْسِ بَدْحِي و نَدَا رَأْسِ بَدْحِي

ان بزرگوار و قهار علیه السلام که در مقام آنکه خداوند دانای
لایق است جلالت لایق بزرگوار نیست و عکس آن بزرگوار نیست
خسته و محض اولیای پاک نشسته و قدم بر پای خسته گذارند پس
وای بر بنی آدم و بر این زیاده نامه که در پیشگاه هر چه
کشته است بیدل اظهار تبارند اگر چه بعد از آنکه این
حضرت بود میخانه بنی این عهد و بیگانه بخت غبار آنکه گفته
اگر چنین بود بستم لب بر لب تبارم و بر این عهد و بیگانه
بر دست بر دست مهر و این همه نه که در دست اجابت
ناله دست بر دل حضرت کام حیرت تبار دارا میرا
جایز بگویم و نغمه اجابت نغمه جانم از غلظت نصرت
مستقامت مغشوب که با وجود این تبار بگویم در نگاه این
خون نشسته در باغچه ام بفرشته عرسه از این
شیم زیندگار علی بن ابی طالب در کمال و در کمال
روانه مشکافه و بخت آنکه برانده الطاهر از این عمل متعز
بود

فتح فتنه گفت چراغ جنب بنی خاندان در دست خیمه شیر
میدانم خون ده در بوم و ک یه لا اعلام کنم بنی بعل و
بر دست یاف الدلایر جمع فتنه خلیج شیر آه گفت شکرت
ایمده دارند در مخا اید بر لب ببطر و خسته تبارند ان
شیر بر لب که گوید غنیمت دارم چه خفاش لب بر لب آفر
میکنید شکر تبارم نظری که خسته غمزه نظر که بعل و
شیر بخواب از کشت شنه انچه گفت از کای خفا
که از این به به چینه شیر در دست شانه میسکنند
رسیده بظهر حب لا حیرت و دست خور لب نشسته
در و گوید بر خیمه ان بزرگوار نشسته که بر لب در دست
عین و تفکر و از چه از لب خفاش میگوید
بنی حضرت تا خسته بکعبه ملک بکریم و مشکافه
و بنی خسته به از آنکه شیر ملک بخت که خفاش
کعبه خفاش حضرت با فرشته بیدار در روز شاد و بیدار

به او سه ساله بود از خیمه پیران فرار بر سر بزم در منزل کلام
 حیرت و مصائب عظیمه این کلمه مختصر است که با بی نظیر است
 کار بی نظیر است بی نظیر است تا آنکه غایب الدرب بلا شبهه حق
 بنویس در هر ضلع از هر ضلع که میخیزد از هر طرف که میخیزد
 ولقد انزه اجمل بعد لك لدهم ولقد انزه
 بالله العظیم حد و له سی و سببیم در میان
 اعیان و تشبهات حضرت امام حسین با
 حضرت رسول ص فله نعم و وصیها الان
 بالذی احسانا حلت امة کرها وضعت
 کرها وحده و فضاله ثلثون مئرا لبر
 صفتان در کتب بر حکم حق و صفت کویم هر چه از او
 به یکتا کمال به پیر و دگر زریله در کار بگویم در علم حق
 اول به نعت که است بر حد و زانیه است به نعت
 که است اول و از این است که علم است تا از سیر که است
 طریقه

طریقه است و این آیه در کتب مختصره شده است و نازل شده
 به طریقه که حضرت رسول ص فاطمه و علی و جعفر و علی و علی
 فرزندان تو با بنیت لبیکت خلاصه پس عالمه است
 معصومه که با او وضع حد میخیزد که با او حد است و هر حد است
 فرموده در هر یک از این حد که است حد است در حد
 حق و غیرم از این حد که هر حد که است حد است که با او حد است
 و است در آن مبارک حق و در او حد است در حد است
 حرارت از هر حد که هر حد که است حد است در حد است
 در حد و جانیه نیست حق که از این حد که هر حد که است حد است
 حرکت و نظیر است در حق و بنیت که هر حد که است حد است
 هر حد که است حد است در حد که هر حد که است حد است
 حد است حد است حد است حد است حد است حد است حد است حد است
 در حد حد است حد است حد است حد است حد است حد است حد است
 حق و بنیت در حد است حد است حد است حد است حد است حد است حد است

نخستین وضع حلقی باشد پس خداوند بر من فرستاد
فرمود بهشت را بنشین و خوش بزم آید و وحی می فرماید
خود را بپاییده و وحی بگوید که تو را که صفی است
بهشتی خداست و پس وحی بگوید که بپاییده و پیش
من که در یک عالم قبل ملک در پیشی نه از راه ملک
باشد و همه پادشاهای دیگر سوار شدند و قبا از در و گاو
در بر پوشیده و درها از در در و گاو و بیک بهشت
آیند و می آید که در این عالم بپاییده و وحی
از حیات بهشت در وقت حد این بخوانند نظر کنند که
بگویم لایحه نظری است لیس و از کلمه است و غنای کلمه
و غنای کلمه فقر و فقر و فقر که غنای کلمه است و بلام جرات
در این دنیا فقر است و الله از فقر بگوید که در بهشت
و در وقت لبان فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
در بهشت است و در این دنیا فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر

و فرمود آمد در دنیا و پس فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
افزون شد فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
عالم فقر و فقر است و حضرت از این فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
بلیب چه فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
بجای آنکه در فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
پای فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
کوشش است که فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
برسد و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
از این فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
انکه گفت انجا حسین احمد الله الذي فتحكم و
قتلكم و كتب احد و شكتم في عمره و خدامه و ملائكت
و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة
اكرمانيت و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة

الفاستق و يكذب الفاضل وهو خير ناني هر كس كه
در كلهر وقت ، ملا به چهره خود يك كوفيه يا از عرق
به شيشه رسول خود بر تن در روضه ميگريد مگر نه و او به ششم
خبر است از سهر مرغانه لا رت به نيت نشينه ان و له النكاح
ليح من لاشينه در غيبته و الله كوفه بعلامه خود در اين رت
نقشه آورده در بن حريت حافه بود كه الله الله اين را حله
نكاح داغ و بريت از زن تر خنر معول نيت ليح و له النكاح
از قدر بزرگ است الحاصل حضرت فاطمه و زكرايه و خديجه
از نكاحي بيا فرشته كه نكاحه حوريه از حورين بهت فرموده
با فرشته نشي در نكاح حضرت فاطمه كنده و بيا بالارزها
نشت چرخ فرستاد حضرت و لام نطقه فاطمه
تو فرموده بيا فاطمه بگو لا فاطمه زهرا بهت بختي
صفيه و حضرت عبيد الله كوفه چو حضرت به شهادت در جبهه
سيم كه شربت شهادت سر سبز كشت و نوري از نور كشت
عالمه

ظنه شه بخور كمر در حله و شش در دست در ويكه اخلاص
از خانه زين بر زهرا كه بلا نكاح گرفت با بريت حوريه
در در عين دلاوت از نور جلالش در ديدار حوريه شسته نموده
بنظر مباد و بركه يك مرتبه ديكر هم سهره حضرت در حله
ديگر ملايكه سهره حضرت صفيه سر كوفه حضرت كوفه
بها در فرزند هم ملا نكاح منور از ملايكه هم فرموده خدا را
با يك نكاح دلا هم علي نكاح حوريه حضرت ليح و زكرايه
كراميت است دفعه فرموده خدا لعنت كند زهرا و زكرايه
پس از حوريه در دلاوت عين كشت حضرت بركه بركه
دلاوت غم از حضرت بركه بركه بركه بركه بركه
غداي ليح بركه بركه در سفا هم شهادت لال سبه بركه بركه
ميكشني از عرق بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه
از جبهه زهرا بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه
ميكشني بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه بركه

حدیسی و هیستم در این کیفیت خلقت عرض
 احوال میکنم دختر سید شهیدان در کربلا
 فولد نام الدین جلاله العزیز و من حولی بجو
 جحد و جهیم و سیغفر فی الدین تا بر او انجوا
 سبیلک و فقه غلاب احجم حاصل آیه آنکه در
 در بینه از نه عرس لقا آنها در در اطمینان عرس تسبیح
 کنند بحر و کائنات و طاعت آن سینه بلور انجاء
 این ادبانه و بکوبه لری و کربلا فدا کردست در غیبه
 از جهت محروم علم و پس سایر انجمن در و بینه کوفه
 و متابعت کوفه لقا تو لقا هر آن کلا از غیب عظیم
 از احوالیت معلوم میجو ملو از نرسد در ملک که کبریا شفق
 میکنند محبت آل محمد آن در کنایه بن و میرالکات از
 ابرو چهره در بیت کعبه نه در حضور ملک و فرموده در از
 بلای ملک فداوند چندی شنید در می نرسد کنایه از
 بر کربلا

نبیست این چنانکه بر بنو با از خدمت ملک در قمر خان لیس است در خدمت
 میفرماید و لیست غفر فی الدین امنوا بر حضرت بابو نصر فرمود
 استغفار بن از کبریا در انکلی حق بر فرمود با کعبه کارگاه
 شدی عرض کوفه ای تو شدم در کتاب زینت العیوب و طعنه
 در این محنت و در بیت در کعبه لری و بینه است و فرستاده افروز
 که چهره و غیره از ملک لقا به و شیخ خدا مرکنه و بینه اندر است
 در حرم از فدا بخواند و اگر بخوانی از خلقت عرس و علم عرس معلوم
 شد به آنکه موافق احوالیت از کبریا عرس چهار رکعت که این بعضی
 در بینه عرس به عالم از ایت و در بینه ملک و ملین او شمع قبل
 شمع احوالیت که تمام بر چند عالم از اثر ایت و در بینه ملک و ملین
 جد بینه چهارم حضرت که تمام بر چهار عالم از اثر ایت در بینه
 خرد بینه و از بار ملک از لقا کان بکعبه نیا و فدا کردست در
 روایت بنویس بینه شفق فدا کردست و فداوند کوفه کنایه بینه
 فدا کردست خلق کعبه و اگر فداوند میجو بر کعبه تیر بانه در فرمود

تا که گویند بخت و کمال و علمها بر شسته پسندیدند آن کردستان
بهرین را آفریدند که از جای دیگر آمده بود گفت آنحضرت سلام فرمودند
گفتند آن بهترین خلایق بود از پیشتر و نیز حضرت زکریا و یحیی
نور بهترین خلق خدا بود پس بخت بدست در آن حضرت
ایستاد و زنده شد و شک این پیش گرفته و هر شب به پادشاه
گفت و بگوید خدایا که از این بزرگوارتر حضرت امیر فرمودند ای
مکرر با توجه که است از آن گفت سوره ملک را از یاد تو فرستادم
در آن شب که در آن ملک بفرستی بنم و چند طفل یتم دارم و در آن
ملک بایستد و در قیامت محرم را بکنم آنحضرت فرمودند این را بفرست
خداوند و مشک را بفرست و این را از ملک بفرست بر دشمنان
آن حضرت و ملا این را بفرست پس بخت بدست را بفرست پس از این
صحبت شد و بخت بر اطمینان که بر دشمنان مبارک گرفته و از ملک
گویی این بخت بدست را بفرست و بعد از آن بفرست و در قیامت
لنا مال ملا بر بر میوه این را بفرست و در خانه آنرا و آن بخت بدست

گفت بخت فرمودند بخت بدست را بفرست و در خانه آنرا و آن بخت بدست
و آنرا قیامت را بر اطمینان که تو اولیایم در ملک این را بفرست
از تو فرستاده و خدا حکم کند بخت بدست را بفرست و آنرا
شدند فرمودند بخدا که بخت بدست را بفرست و از هر امر را بفرست
ج طاعت را فراموش کنم یا بفرست بخت بدست و طاعت را فراموش کنم
زن حرفی که بگوید که در خانه بخت بدست را بفرست و طاعت را
در خانه بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
خداوند در آن در ملک بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
نایب بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
و بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
همیشه آن بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
نایب بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت
همیشه بخت بدست را بفرست و بخت بدست را بفرست و بخت

حواریان ایشان گفتند گفتند ما بر تو ایم نه بر این مردم بودی زان
 بن این طالب بر سبب چهر از آن بر این سینه در به جمل بر روی
 آن بزرگوار نه گفت حرفی که بگفت با آن سینه ای حکیم حضرت فخر
 ج از آن سر آمد ز یاد در حق تو که هر کس که در این سینه
 حضرت امیر جهان بنام و پسر زان عالم پس از بر این کف و فیکه
 و خرد و این عیار را این دین نه خوار و جند بر سینه است این طفل
 می بیند ام کلثوم خواجه از دست مع بال طفلان سر گرفت و
 از خست میفرمود هر که بر کف نهفت بنام را بنویز زکوة لدی
 اولاد مصطفی بنویز و لا فزرة الله العظیم جد و جمل
 سیم در نایب جید شد شد سید دعای حضرت
 مؤمنان ۳ قولها نعم ولا تغفلوا النفس التي حرافقة
 لا بالحق ذلکم و صلیکم بها لعلمک تغفلون نه نشسته
 لغزید در خدایم که است از دست نه خج و تقصیر است
 بهتر سینه باز ج ناسی چینه بر صیت فرمود نه نشسته و از فرمود
 در نایب این

در نایب این که گویند در نایب و سینه که راه است این است و نه
 نایب از اینم تا فرمودت که در حق در کوفه در سینه است نه
 و یک نشسته بهم با جمعی از اصحاب حضرت امیر زان ماه شب چاره
 در نایب نایب نشسته نه نشسته نایب نشسته نایب نشسته
 و در نایب بر سر سینه و نشسته نه نشسته نه نشسته
 گفت و بهم گفت محمد از اطراف عیون او نگاه می کند حضرت
 بر سر نه نشسته بهم نشسته نشسته نشسته نشسته
 انموذج در کوفه و نشسته نشسته نشسته نشسته
 که نشسته نشسته از نایب و در نشسته نشسته نشسته
 یک از نشسته که در هم نشسته نشسته نشسته نشسته
 و که ام یک از نشسته که نشسته نشسته نشسته نشسته
 می کشد و نشسته نشسته نشسته نشسته نشسته نشسته
 او به نایب و حبیب و به نایب و به نایب و به نایب و به نایب
 از نایب نشسته نشسته نشسته نشسته نشسته نشسته نشسته

کہہ سلطان اور حکم تہا بنی را عظیم خوانہ پس حضرت لہیر ۲۳ سالہ کچھ
 فرموند چہ بنی خواہر نصیر بن ربع بن عکہ لہر حبش بن صالح
 عرب بن اہلسی رکن سلف کن از دیکہ بنی خواہر در علم ہر تہا
 جہت است انھو حق کو بار سہ است کہ زنی دہی رکن خد
 و نور خلیفہ بنی و عدل شکست دہم کہ تمام کردی
 نہ نصرت اہل فرس کہ انہا را عصیہ خوانند و با جمعی مبنی در
 کہ حاکم ہست وقت ہمہ قدرت اورا شکست کھانہ را
 میت در سجہ است اگر گوارا نہ کور است کور تو طاعتی
 شو دہ بنی تو اہل سر آریم یقین میکنم ترے بنی خواہر
 خلیفہ تہا بر و کس و اگر بنی تو اپنے ہر بنی بر یکو این اول
 سہی خوش دہیہ انہم لو علی تو حق نیست پس اہل ہر تہا
 بہم فرموند ہر تہا خواہر شدہ و رکن دہیہ کہ اہل
 خولہ علم را بنی را خد اہل و رکن خود اہل ہر تہا بہر
 لہر سہی بنی ہر تہا بہر دہیہ ہر تہا بہر لہر سہی ہر تہا

السلام علیہ

کہ لہر عرب با ہمہ شہرین حاضر ناہنیم کہ چون ہر دہیہ
 دہم اندر کہ کہ ہمہ خواہر بر ہر شہر اہل اورا ہمہ شہر
 بنی خواہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 و اینہ در دہیہ کینہ کہ از ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 فرموند تہا را بخوابان و با جمعی از سہا مت پند و لودہ
 بنیم کہ ہر دہیہ ہمہ ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 مانند زک و حاکم ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 چہ سہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 و ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 اورا کینہ ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 و ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 دہیہ ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر
 دہیہ ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر ہر تہا بہر

[illegible]

خزائن

[illegible]

گشته و امر در سر او را بجای سپردش و خل این شهر سکنه کفتم بعد
آنکه خروج کفتم و گفتم که صبی بن عباس چون این سخن شنید
رسد خاتم به کفتم صبر کفتم او پند رفت پس رفتی که در خل
داشت چنان صورت خود لغو که نمیکند کفتم که شد کاش خود
شده بعد پس از آنکه پشت قصر پیش رفتیم تا بنگاه کوفه رسیدیم
و بهر مخرج و در این راه و نظر میکردیم در این راه و در آن
بپادروند تا گاه و بهر مخرج که بپادروند و محمد شاه کفتم
حرم محمد بن سید شاه است و فرزند آن خاتم زار و در مجلس
نشسته اند و او بلاد و بهر مخرج که در این راه و در آن
بهینه سوار کفتم و علمید در خرد و مهر پیشه و در این راه
ممنون از جانب خدیو و از جانب سیکریت و از روی فکر و اندیشه
شوی چنانچه میخواهد که نمیشود بدست که از این راه و در آن
نه بهر راه رعایت بهر مخرج که کفتم در درایت که با او
در کفتم و از این راه و در آن راه و در آن راه که کفتم

۱۰۰

ما را بشارت برهنه سوار که در کهنه ایران می پرید کجی ما هرگز نگار
 و نیز نه نیا که ایم ایجاغت بنی امیه چه بحث است انکونه
 استقامه که تا بر مصائب و ماسوفات می یگرید دولت بر هم می ریزد
 و گشتن دولت حضرت رسالتی میکند و ابرو را می کشد است
 که حضرت رسول صیه این قبح است اسرافه که بد اندر
 در دل ماکه است که تکلیف غنی بر خفا قسم باشد که هر یک
 عصمت زنی ماکه پس این گونه و اطفال و لطفان هر
 بیت تصحیح می گفته رخ و نان و غذایان همه بودند
 ام کلثوم خالوث ارادت و ماکه لطفان می گوشت
 و بر زنی می انداخت و زنی که نه ارش همه احوال می
 کرد می گفته حضرت ام کلثوم خالوثه حضرت صراحت
 را شنید از نیکان محمد فرید گو که از این گونه و
 هم ماکه می گشته و زنی که با کویه می کشید
 خاد و روز قیامت بیانی ماکه حکم فایده پس و رانی

صلواتی عظیم بر خاست که کین ایمانی ابراهیم پیمبر
می بر درین سفق می رخ چون مقدمه شد دیدم سر کار
نرسید الی نقی که بر نیت که کلمه بفرستاده و در میان آنها سر کار
دیدم در نیت صفا و نور و سیاه و سپید ترین نعم بود بر من
و هفت ماه تابانی می در خیمه پیران حضرت ایشان
بزرگوار را هر چه پس از سر راه آن سر گذار آید تمام بنویس
کجا بود و نیت عزالتش بریم چنین چیم انظار بر سر بر آن
سر در خانه او دادید و بستانه سر خود بود بر حسب محمد ز
که خون بر زمین جاری شد در حول و دوقوه الدنایه البیعه العظمی
جدول چهل و چهارم در بیان کیفیت خود
و آوردن آسپهر را بر سر چهار سوق مسا
و شهادت آن قول تعالی قال رجل کرمین
من الی فرعون یکلم ایمانه کتب بخوی که کفر بود آن
فرعون بر سر که خدایتوب و پیمبر ایمان خود را

فرعون

فرعون و نیت بر یاقوت می که چون فرعون گفت ذریقتی افضل منی
بگذاشتیم بر سر فرعون گفت از روی انکار انفسکون رجلا ان یذل
سر خا الله لا کسبه بخوی که سر کار بر سر کار بر سر کار بر سر کار
او بر نیت بغیر لام حسن فرقی بر من آن فرعون بعد و بخوانه قوه
فرعون را بر سر که نیت بر من فرعون فرقه کفنه فرقی را بر سر
نوی خواند پس فرعون فرقی با من کلمه در حضور او گفتند تو انکار کردی
فرعون را میگویند فرقی گفت ای شاه هرگز از فرقه شریف کفنه
گفت از آن بهرین بر سر کار بر سر کار کفنه فرعون گفت از آن
بهرین که شرا آفرید که روزی دهنده است کفنه فرعون
فرقی گفت ای شاه هرگز از فرقه شریف کفنه فرعون گفت از آن
بهرین که شرا آفرید که روزی دهنده است کفنه فرعون
فرقی گفت ای شاه هرگز از فرقه شریف کفنه فرعون گفت از آن
بهرین که شرا آفرید که روزی دهنده است کفنه فرعون

نقشه که در دایره است کشف شده چون نظر بر آن کردید
و با نام حرم بعد از نظر سینه بر سرش فاش شده خوف که او را بین
حق عندک بنیاف الحجة و خجائی من فرعون و حملا منی
ای پروردگار من بیاکن بلای من خانه را در اینست در جوار رحمت خود
و نبات ده کلا از فرعون و عرشش بپاشد و نه اسیر فرعون ملک را باقی
از نور او که بر روی او کشیده و او را باستان بالدهنه بر روی
دیگر ملک با لباس خفیه او که نه و او را از ناچیز است
بیش نیست و همه سیه خود را برهنه و به عیون او را برهنه
صبرش فاش شده بگویم از صبر و حیرت و فاطمه در کوفه همه خبر
در این ناچیز است چنانچه از حنف روایت کنم در این شهادت
لام بگویم که رفقه بعد از بگویم بگویم در شهر را بپوشیده و
بعضی که میگویند در رخی خاکستری میگویند از غم سوال که هم چنان
مگر در این ناحیه تا نیست که شهر را بپوشیده و نه لبر عیون
و گفت عیون تا نیست که هم چنان از رحمت کند خبر و ملک از آن

حقایت

حقایت و کربه عفو گفت کربه از چهره شکست و کربه است
و دیگر میگویند که کفتم الله و شکر بانه گفت شکر که هم صبر
و شکر این را که میگویند و حسته نه ای که کام معلوم را و او این
میگویند که هنوز کلام عفو نام فاش شده و او را از کوفه کربه
شبه نظر کردم دیدم شکر رسید و نه کام را با لایق کفتم بعد
بهت را اوله نه ناگاه ام کلثوم خواند و دیدم رفقه حری
بر روی عفو نشسته بود و منبر محراب را کوفه پوشیده چنانچه
از زبیل در مال برست و چنانچه که از جگر کینه از خدا در صفا
برایش رفقه حنفی که هم از خواند و بر پاش خدای صبر و شکر او
آه دیدم نه زبانی بنظر که فرمودم که کفتم که هم از این
میست از لبر بصره ام و با دست شاد است و با دست شاد است
پس فرمود شایخ بر در قیام بعد از صبر از این کفتم که شایخ
چون سه از چهره بهت کردم دیدم که بعد از این با بر زبانی
این خرقه غم می فریاد کردم و نه بینه صبر عفو را که بپوشیده

صلواتی را شنیدم در شهر خنجرانه در مغرب شکر است در نیام
بیدار بزمی که آنکه دیرم حضرت لایم حسین درین سوار است
بر زکات را فوج نموده در کالان چنه در راه نموده در دی است
مانند خنجرهای و ضربیه خنجره بی جی با خود نموده در اینجا
باری نام دمی تبیم در اجناب صبر در کوه بود در این
گفتم که در اینجا قسم می دهی که من از طایفه جنم و طایفه
خوایم در این بزرگوار را باری نام دمی تبیم دیرم در اینجا
شهر کعبه و لا اله الا الله العظیم جدل چهل پنجم
در بیان احوال خود بلخی و امام سجاد و کعبه
این فریاد افتد و فریاد حضرت امیر المومنین
نیز لایم بزمی که در عهد بر بکوه کون ثواب جوی است
در حضرت امیر علیه السلام این حکم مطلق است در حق
جالات از مومح و کافر و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
یک آنکه مثل او باشد و از عقاب و بیکار و بیکار و بیکار

افزاید

در خنجرانه از ثواب در وقت بر بیکار و بیکار و بیکار
در حق کسی بر بیکار و بیکار و در حق صدها و کانت بیکار
کنند و کانت نه بیکار و در چنه در حق و کفه مشهور و کاف
از کلمه کلمه از این شریفه بیکار و در کاف کسی بیکار و در حق
در حق و بیکار و بیکار و در کاف بیکار و در حق و بیکار و بیکار
مطهر است در عهد از کاف و در اکثر آنها بطواف خانه مشهور
میشد و زیارت کرد قبر بیکار و در حق حضرت سجاد علیه السلام
و در وقت بیکار و بیکار و در عهد و بیکار و بیکار و بیکار
درین عهد از اخفیت افند و بولایت عهد و بیکار و بیکار
از سفار زوجه او گفت که از بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
و بی بیکار و در حق و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
جمع نبوغات و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار

که سیه و عود و بیهوشی فاقه ما نیست مراد
 بخواند آنچه از اسباب است از حق صفت در درویش است
 ختم بنده بشود امسحی در دست ناز کشد جرم عالمی در دست
 محبت باشد و ختم از گشته بسم قرآن در بر یکدیگر و خفا نشیند
 فراتر از محبت میگوید که کسی از علم ملائکه و ولادت کند
 خطاب به که بفرستد جلال قسمت در کرمی دارم اندر علم ترا
 کلامی داشته و خوار دارم ملک تو را و ارادت در دست یکتا
 حضرت را که بر سر رفی هم عینه فرمود در اب یک آیه از قرآن
 تلاوت کند سلال است با ثواب صد شهاب و عطا می شود هر کوزه
 ثواب بفری در پیش پیه و ملائکه استغاثی کشته بجهت قاری
 خدای و جالبه فی الهی نظر محبت نماید بوی او و بصر است
 و اینه نویسار عطا میگوید در هر حدیث عطا میگوید در هر حدیث
 از وی دفع ضحی است و این عطا میگوید ثواب صد بسم بسم
 بنوع نیست که بپند و کی در فرست که جمع کتب را در جمع
 ناله

نازل شده و حمله می کند حبه در بر اسب جهنم بکافری که در دست
 نماید انهار و شکار را در چو نه ناله در جنت پیش از پند
 اینهاست گویند در جنت است بخون قرآن را و مال را و گویند
 در جبهه بالادوم گویند بهر سو در جبهه بزرگ است باج از وی تحب
 بهر سو نه از سر بهر خدی در جبهه باز تحب از خطاب به
 لیه باز تحب از بایک شو خطاب به بهر خدی در جبهه بنود
 بخواند و بالادوم تا بهت صد هزار در جبهه خود انعام بکشته
 و گویند صد اندر خوانم دفع کوه نه از سر ای بنده از خوانی و
 شبنم خود در کتب حاکم نوبت جنت از بنو بزرگ خوانم
 پس خطاب فی الهی افان خواند سور طه و پس از این
 از لذت بهر شش خود چون عی کشته بار الهی لذت گفتار دفع
 چه شود لذت بهر بار پیم پی جیب بسته شود خطاب به
 عاشق در بار بهر پیم چون بنده نظر کند به نوار طه
 الهی بهر شش خود لذت صد لذت را و بالادوم بهر شش تا

منقلب یقین فیکفیکم الله وهو السميع العليم
و بعد عاشر بن سیر میگردید در میان جانی بجهت
سند نام معلوم نوشته بود تاگاه شینه م سه مظهر سوره
تلاوت میفرمود در پنجم در سه بر سه چگونه بگویم
تاگاه شینه م در فرمود یابن وکیل اما عیلت انا معا
الا عت اعیاء کفید و بنا یونز قون نیز ای سیر
یا غنی و لا در شش اتم زنده میباشم نفیر و لو کار خف
وروری و کفیم یوم جو لک کلام را شنیدم بجهت زیاده در دل
کفیم در بنا کرد است در لیس در دست لیس مجامعت بهر سیر
این سه را در فیه چون مطلب در در کنار اندام در لیس شینه
در فرمود لیس لک الی ذلک سبیل یابن وکیل
در کفیم بن را هر خواهی قیمت ای سیر و کیه و از لای تیر
شیر سبیل که رفتن خواهی است لیس فرقه عظیم است از کفیم
سه ج در کوه و سیر بکه از پنجه می خواند بکشد هنوز زیاده

داخل

داخل مجلس نیز بکشد زحمت که خواند است است عاقبه
انها یکی برادرید فتر که منها بگویند آن که اند و پنجه بکشد فی لای لای
که در سوره قوه الا بیه السبع اعظم جد و ل چهل هفتم در بیان کیفیت
مجلس الله کفای مرد زادع و سجد الله گفتی من فالا
در حضور مختار و بدید من حوله قوه تعالی و حسی
لیکما و خبوده من الحی و الا لیس و لیس فهمید
بعضی جمع در بارش که از پنجه در سوره و فی ن را بار داشته بود
در حق خود میگوید در تبه خود قور کرده در پیوسته بجهت در کف
تعبیر مطهر است که کفیم ص فرسخ در ص فرسخ بجهت است پیچ
فرسخ از کفر فرسخ است پیچ فرسخ از کفر است پیچ فرسخ از کفر
در است پیچ فرسخ از کفر و او را از افغانه بود از ابله که بکشد
از کفر بن از لای که در کفیم و بجهت من از کفر بن از کفر بن
بود که در آنها نوشته بود در کفیم و طاعت بجهت از کفر و لیس
ریک فرسخ بود از کفر که در میان این طاعت کفیم بجهت

تشنه دند و ان نعل را در آتش خفته چون آتش افروخته گشت فر گفتم
 بجان آتش خنجر گشت تسبیح صد او در هر حال حجت است لیکن بچه حقیقه در این
 وقت تسبیح کفر عرض کنم تسبیح بجهت آن بوده و دلیل فرمودت حضرت بجا
 رفتن و احوال این نعلون بر سر کعبه حضرت کعبه او را در کوفه که ششم حضرت
 دست بر عا بسته عرض کرد ضلالت بچنان با جدولت انهر بستر را
 قبر آتش همنام و دوازده هزاران در کار طاعت و شایسته کعبه پس
 حجاز را قسم را که در حقیقت شنیدم این عماران را زکوار و قسم می کردم
 که ششم پس از هر یک بریزا که هر گشت نماز کعبه بجهت تسبیح و هر یک طول
 و اوسر بر اینجهت بگشت در دانه شش فی نه تر دانه ششم تا اکه در دانه
 و نه فی کف ایها الدیر ما شرف و را میوز کنیز و دانه فی در آنرا
 سراز از کنیز و طعام شاد و فی که موجب خضر فی باغ کشت اسر
 سهال تو را خبر میدهم که عیال از این کجین دعا کعبه است و خدا دعا
 او را بگشت فی عا کعبه است فی بگشته این نعمت امر دوزا

روزی مردم ایشان را می بیند اینچرا که امیر است ایامون است
 و اصغر است در روزی ثور اربعه از آنکه حضرت سید الهی ان معصم
 منظم را در میان سید و او در بجهت تمام حجت فرمود اسر و اسر و بنما
 طفیل شتر عواره را یک شربت سبب به یعنی بنه چکونه از شتر
 شش بجز می بچه کیم که فی بزم شایم که کعبه طفیل را کعبه بنام
 بود کار و بیکس از این کوفه و شام زبان بد لغت می دادند سرخی است
 بر زبان هفت لغت بر یک کعبه بر یک کعبه و نظر مران و زکوار که ماکانه
 حرمه این کعبه اسر قیسه سه شنبه که او را بر هر باب داده بود و چته
 کمان که گشت و گشت و دح و نعل و بینه ای و آب و اکثر این
 سخنان را اسر ای قلوب انیک بجهت طفیل شتر عواره و
 فرستادم او را و میدانی تیر امر و بر کعبه اسر ان طفیل شتر است
 کین چو تیر تم از گشت گشت تیر از کعبه و صغیر و بانه گشت
 ان طفیل چنه گشت بکعبه بر او بر کعبه است و بکعبه
 و کعبه سبب تسبیح ان صغیر این کعبه بر کعبه بر کعبه و بکعبه

نارزشه چو در اندر قصه منبج نه گشت حضرت لب لباب طبع
جهنملا سزل اگو جبریل عقی که در طبقه اریلی قومی
اول از هم نه گشت پس هرگاه شخصی از این طبقه بهر دو افعه
باشند در اوراسر غصه شنه جله اوراد و فرستالم بهارنه ارا
لهر مغرب از غراتن املاک خویندنی پس حضرت رسول ام
اسمه فرمود می میردم در یقین است خود را دعا کنیم پس فرمود چو
ما پایا بهر کجوسین را بگوشته باطلم پنبیه در یقین بی اخضر
تشریف دی یقین شنه حضرت امیر دلفغانه بهر شنه در جاک
اخصر شنه نه ام شکله شرح ملک بفرق اجنب ساینه حضرت
امیر باطلم حسین بگوشته روانه شنه چو در یقین رسید
کریمه لب لباب رسید بر اثر لب صابله دینه حضرت رسول
در میان کج خود را بهر کج درودی مبارک را از ملک نهام
کریمه در حق امت دکانی پس حضرت امیر باطلم در حسین
کریمه بهر کج کلا ر کج به دکانی نه بخت می دین شینه بهر کج

ازادی

ازادی حاج کج شنه دفر غصه پنبیه ای شیف است در در غزل
دای نبات حسن کج است از رخ دبله یاکا سکه را بهر پنبیه
پس حضرت امیر ۳ و حضرت لام جبریل باطلم نه اوسه را بهر کج
چو حضرت امیر حسین اعلو علامه است کج در حاج کج سزل
از غزل کج کار عین بسوی رحه کج ایست نزل غصه کج
چسبید حقت سلامت سیه از یقین که از حسین سیه
نار در غلغله در مواع ملکوت و دلاله در جماع جبریل
در کج سموات و علمه عرش و میر کج وجه دین و کج دین
نزل قاله بغلا دخت که نه شین خادونه کج املد کج
عزل و ملکوت ارا رفی شنه در زان بهر کج بقل
بر نه شنه شینه انج هم حکمت کج در سه غلغله از لب جده انفعه
از کج بلاد شام بهر کج کج دین بهر کج چو کج
ملک سیه نه بول ملک شنه در اول دلاله کج
چک دین کج انقباض کج نه تاج طرب بک کج

ما بر کفایت زاهد در طایفه صفیاء و اسلام را
او و قایم زاهد در طایفه ماسم و اسلام را
او قوله تعالی و انضویوا بحبل الله جمیعاً یعنی
چونکه بنده بر بزم ابرار و سلیمان و علی و جعفر و
چند نواب و کز در راه ملک بختی که معرفت حضرت
در جمیع حالات و حکم و تدبیر و اتباع حضرت زنده بختی
اصل نبود حضرت در در وقت فرمود این سخن و سرودم
درین آیه که ارم در جمل المین و این بیت که
لما انقذکم من الضمیر من تحت سیرت من لیس له اذن
منی شیوا انکه کف حوض که در شیشه و لعل و رایت
روزی در سوره فاطر حضرت ابرار و شیشه و لعل
اجالت که هر در اجالت و هر هیو و هیو و لعل
بگو بخت حضرت ابرار و لعل که نه حضرت و لعل
که هر هیو و لعل که لعل از حضرت و لعل که نه حضرت
لعل

دیگر که نه به و صاحب فرزند چنانکه از لاشم عفت کوهانی و در طرف
 ترقیه نشی و حال کهنه حضرت را که کم خضرت منصفه هادی لای
 لای را که نمی کنه بکجه جرج می بینم نمی منصفه حضرت جرج می بینم
 نظر از دیلند که برینست بسته و ناموس می تو خیره و ناموس
 و ناموس لای شکم و او را بهت کنم پس امشب قدرت لای بزرگوار و
 نهالنه بخت بولم و بر سرینه رتا از بالا در نظر کوشه و لای و
 نه ماه منور درینست که حق که بگو روی از کی می آید و بکجه
 فرموده از کوه می ام و ناموس بزرگوار منصفه رتا گفت تو از کی با روی
 فرموده ای جرج و پس بهر اشرفی رتا حق که تو در جرج
 خوانم فرموده نام جرج می بینم نام جرج از شریف حق که تو در جرج
 فرموده نام جرج است نام جرج است رتا حق که تو در جرج
 فرموده است فرموده و بکجه می از رتا است حق که تو در جرج
 و بکجه می از رتا است رتا حق که تو در جرج
 نام تو بکجه و بکجه می از رتا است حق که تو در جرج

الادی

و کرد و بهر است و هر چه می بینم می بینم امشب که ملایب امشب که
 امشب که ملایب می بینم می بینم ملایب می بینم لا خفا و
 می بینم و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب طبع و تو بهر ام شب
 ضمیر در لای و بهر ام شب و تو بهر ام شب طبع و تو بهر ام شب
 العین است تو بهر ام شب و تو بهر ام شب طبع و تو بهر ام شب
 المؤمنین خوانم و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب طبع و تو بهر ام شب
 احسن است چو نظر این طاعت نشین بهر ام شب و تو بهر ام شب
 از بالای و بر بزرگوار است خدایه عالم علی و تو بهر ام شب
 گرفت و برین نهالنه است و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب
 رخ با چهار صد نظر است نهالنه لای بکجه و تو بهر ام شب
 منور حضرت بهر ام شب و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب
 و هر چه حضرت ام مظلوم را و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب
 با هر منور کوه به نوری از لای بر سطح است چو راجع است
 دیر ندارد و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب و تو بهر ام شب

مبارک اول در کتب انبیاء و صحابه و ائمه و اهل بیت و اهل معرفت ان
بزرگواران و درین باب این است که در کتب و روایات و در کتب و روایات
بسیار دیگر که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
بر وضع و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
می گفتند که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
می گفتند که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
الذین ظلموا ای مغلوبین و ای محبوسین و ای محبوسین و ای محبوسین
حیرت گفت بر این کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
بکثرت گفته اند که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
اگر در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
قطعه که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
بسم الله و این است که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
گرفتند و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات

لی این

بسیار دیگر که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
اولی که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
تا آخر اولی که در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
می کردند و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
پناه و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
دو وجه از کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
شام بحث انجام قال الله تعالی و ادعنا الی ربنا اذ
نادی دبر الی قسطنطین الشیطان یضرب و غدا یضرب
با کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
یعنی در دنیا نام و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
بر کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
ایستاد و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات
و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات و در کتب و روایات

طفل سلیم کو دبا و نفعه کو پس ترجیح بخیر شد بگفتم سرگرم میکنم از درخت
 کسی در خلقت تو را بگویم در این طفل است فرمود ای شیعیان می بینید
 بنی امیه است پس بخواند که نه گفت این طفل را فتم حنفی گویم تو را بخت
 لا و اجابت دیتیم در هر دو حالت فرمود از حضرت هر روز می آید
 در بررسج سلام میکند هر شب بزرگوار می آید از حضرت می آید بر اسلام
 می گوید که چه حالت دلت خضر از دیگر لبر در در است در این
 حضرت سلام کند و به خیر می گویند حضرت و میگوید افاذر لیل
 فی دُشوق کانتی : من النبی عبد قاتب عنه لصی
 بنی مایه دلت سینه در شهر شام شهر فلان را که در کار تو است
 و حد رسول الله فی کل مسجد : و شیخی امیر المومنین علیه
 و علی علیه السلام بر سر منیت و بعد دیگر امیر المومنین فیما لیت
 له تلک فی و لک ان : و یانی و ید فی البلاد است
 ایضاً ما درم لا تلوم و بنوعی بزرگوار است که در بلاد و کوه
 خنجر از لبر بزرگوار است هر چه خنجر است با لبر او پس بگویم

نفران

نفر از حوت بله یک رست بسته بجهت در اگر یک رست است
 به اندازد هر روزی بگویم بگویم پس بگفت در بجهت چو در این
 که ای بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 نشسته و ای سلطان بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 فرمود یا بنید ما ظنک بوسو الله لو قانا علی فک
 الخاله بالجمال علی اقطاب اجمال نیز لاجل
 بر سر خدا اگر بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 بر سر اسوار غم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 بر سر دیکر و بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 خدا خیر او را بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 لشکر کبریا در هر روز بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 در در این بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 ای بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم
 است بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم بگویم

سه یکدی از خیمه بیست و سه تن بر خیمه بیست و سه تنی که از ای اهر از نسل
 سیزده پس چش حفا که در آینه زید از نسل سیزده در محفل باطل
 که گفت اُمّ مصلحتی پنبه کشتن این در بختند و اینت برده است
 یکی از لایق امر گوید به ایلاد برین باغ را در لایقش فوج کن ایلاد
 پس احر الفهم حضرت در حل باغ کوشول که که قهر نه در حفا
 مشول نازنه هم از حضرت قهر فایح و خوت حضرت تلبیست
 نگاه کن از غنیمت بلر جلد و حوله و یک در اصل از اهر و این
 در بیت بهیج الدخول از نسل از نسل حضرت که با کوه لایق و کوه
 اوله فرموی بینه بیست و سه از نسل از نسل از نسل از نسل
 دست از اد بر خوام دست آنکه اگر ایلادی کشی نیز ملک کن
 بر کشته ایلادی تو انم به پنبه زینت بسیار و حجت از نسل
 این در نسل چش می بینم در اگر ایلاد با لایق با کشته یکی از لایق
 دلا قرة الدیة العظیم حد لایق از نسل از نسل از نسل از نسل
 حضرت خلیل و صدق و سایر در مجلس از نسل از نسل از نسل

وها خبر و احوال فاطمه در مجلس خید و مردی
 قولها نعم و آنکه مشیعتی که ابی اهیمن بنی به سبک
 ابلیس از نسل علی بن ابی طالب کشته در طریقه لایق و بیست
 در سبی طریقی در هفت سال از لایق که نه به حفا از نسل
 علی بن ابی طالب و علیه السلام از نسل از نسل از نسل از نسل
 در نگاه بی نازنه حضرت کوه بر لایق از نسل از نسل از نسل
 سبک با کهنه از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل
 سبک حضرت ابلیس حضرت کوه لایق از نسل از نسل از نسل از نسل
 نه از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل
 لایق از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل
 نه از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل
 از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل
 از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل از نسل

جميع عالم را سیدم در این صفت را گشت زینکه هر که در این مجلس نشیند
 می شنید پادشاه بفرمود که در این شب سینه ابراهیم از حرم خود جدا شد
 و مظهر هم از کربلا شام بر او حرم بگذاشت و بسوی بنی کلابه فرستاد
 شاه بفرمود که ای اهل بیت سوره را در این مجلس بخوانید که از ابراهیم
 عدلش را و احوالگاه پادشاه که از او شایسته می دانستند عیناً می دانستند
 احوال که شبیه و فیکه می بیند و در این شب که در این مجلس نشیند
 و احوال پادشاه بفرمود که در این شب که در این مجلس نشیند
 بسوی سوره دراز کرد و ابراهیم در این شب که در این مجلس نشیند
 پس پادشاه گفت که حقیر ابراهیم دعا گوشت یافت باز دولت در این
 بهشت دهم نشسته و پادشاه در این شب که در این مجلس نشیند
 کینه ای بجمله دارم و می شنیدم که در این مجلس نشیند
 و مظهر را در این شب که در این مجلس نشیند
 فرستاد از این شام که در این مجلس نشیند
 پس در این شب که در این مجلس نشیند

عهش از این شب که در این مجلس نشیند
 و مظهر را در این شب که در این مجلس نشیند
 فرستاد از این شام که در این مجلس نشیند
 پس در این شب که در این مجلس نشیند
 عهش از این شب که در این مجلس نشیند
 و مظهر را در این شب که در این مجلس نشیند
 فرستاد از این شام که در این مجلس نشیند
 پس در این شب که در این مجلس نشیند
 عهش از این شب که در این مجلس نشیند
 و مظهر را در این شب که در این مجلس نشیند
 فرستاد از این شام که در این مجلس نشیند
 پس در این شب که در این مجلس نشیند

که شفته بر چینی سنجی در آن وقت ای پادشاه از خدا برتر و نا کج پادشاه
 بر حق بزرگوار و پادشاه کعبه لا اله الا الله محمد رسول الله در عین بنیه پدید آمد
 تلاوت قرآن بفرمود بنیه حب خیر را در دست داشت و در سبزه
 مبارک انقضت بنمود و چهار شمس آن کو اقرار گفت عین سلطنت
 حرام است اینک بر دربار تو طلب میجویم دیگر می گفتی به راجع
 حوض کریم است چنانچه از قیمت بخواردم بگویم آیت به هر می
 گفت عین به بت علمم کو ظرف طلا و نقره بر من است بخوارم
 پس نه و طلا در طاعت طلا که شمس به کت به بر من طاعتی کو در
 نه می و را در روز به کت این قل تو عوض قدر آنها چهارم این
 می گفتی ما هم فقیر حق به است مغلوب نخواهیم شد حاکم بهین تو
 مغلوب به می لا حول الا الله پادشاه پادشاه دیگر تویت به می گویم
 بنیه و لا اله الا الله که سر مبارک حضرت بر در خانه او نیت به منتهی
 عهده به هر می و این به بود به بر من به داخل عیش به گفت و ای
 تو سر من به خیر بر در خانه به نصیب کویت بنیه به عین و بعد از

السلام

بر سر بر منتهی او نیت و گفت ای من به بر کت عین ملاضی نعم
 خدا بیهوده نیت روی لیزه خانه این پادشاه امر گو که سر و جبهه می
 دن کعبه و بقعه عالی بر سر قبر من ساختند و چهار صندلی
 ایضا امر گو برید بر سر زنت عینی در تلاوت قدیه نیت و در
 اینها امر گو خود تو وای بر بنی امیه در عوض تلاوت قرآن تو
 و لا اله الا الله به بر من نیت ساختند و چهار صندلی
 عین علوم بکت به خود تو گویند که سر ملا فوره الاله العظیم جل
 پنجاه و ششم صندلی ذاب نیاید و املا عین
 انصافی بنیاد است غلط و به و ادب اهل بیت بگویم
 قوله تعالى جاء بالجنة فله عشر اشها و فرحا
 بالجنة فلا يخزي الاصلها و هم لا يظلمون
 هر کس با خود صندلی به بر من بگویند او را ده من به بهفت صندلی
 و آفته است به اینها عین عین به نیت بلکه آنها که نیت
 هر کس با خود صندلی به از شام منتهی به هر که نیت به نیت

بی یکا برسد زبانه که نه حسنه و نه حسنه و نه حسنه و نه حسنه
 ثواب بلاق عقیق است و ثواب منفرد است در جمیع احوال
 شمس حضرت امیر و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب
 خداوند عالم را بکافرتان که از انبیا و ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه
 کینه عقیق کوه الله بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 اجر هم بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 مناجات از جبهه جبهه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 می حضرت امیر و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب
 مسافت از کوه الله بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 نایب الامین میری حق کوه الله بپایه بپایه بپایه بپایه
 ای الرجل یستقیها از یاد و بپایه بپایه بپایه بپایه
 نگاه محوی از راه رسیدن بپایه بپایه بپایه بپایه
 یاب بر بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 خود بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه

صلوات

صلوات بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 ثواب بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 ضریح مبارک شود بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب
 از کوه الله بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 ثواب بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 کوه الله بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 از جانب خداوند بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 حضرت امیر و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب
 در کوه الله بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه
 بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه بپایه

بپرسید و گفت چه آید از خفته پس جگر گفت شهادت
 میدهد در حق تو بپسندد فرزند و فرزند امیر المؤمنین بعد نظر برافروخته
 گفت ایها علیکم حتی لا راداع المی حلت نعلینک بر شوق کبری
 ندری بعد بر یک مرتبه فافله بهر رسید به جمع نظر ثبیل بر مبرور
 انظار خود را بر روی خفته و صد اراک بریه بینه کعبه و طبع خیره
 روی خود بیند و لیکن سه نفس در زار عین بر سر قبر شهید شکفته
 اثر جان بدید علی که اصحابی بود بر بیت خزل رنق خالو
 در جمع غفلت و نعلین رسید جان به ملاک نعل و از رنقه فریاد پرستیه
 را از آن و صبیحه و احب کس که بن کت و منی باغ علی لعل نفسی
 با بهر فاطمه از راهی بی صبح خود بهر کس که نیم فاطمه و در مظلوم
 بعد در قبر بهر ملا در یکینه و انقدر که گشت بر بیت سینه
 طاعتی چنه در زار کربلا توقف غنیمت خود را در ای بعد روانه
 سینه لاله و لاله الایه العظیم جدل پناه و هفت
 در میان کیفیت کشتن حضرت صادق در روز عاشورا
 و حیات

و حکایت یحیی بر مکی قول الله رب اغفر لی ولوالدین
 و لیکن جعل یحیی مؤمناً و لکویتین و المؤمنات حال معنی لکنه
 چون حضرت روح به از کعبه بعثت که بر قدم خود از بلای سار بر زمین دعا گو
 یحیی به که ای رسول کارجم با هزار ملک که نه ب و ملک اول و خف و کبر
 مار ملا بهر حضرت روح ملک بن بر شمع و مار او شمشیر است از شمشیر
 در هر از صحرای این ایست بجهت و پیا کمری در در است در خانه روح
 عایکه موی بعد و پیا بر کعبه موی در آن مؤمنه و قبر از این بجهت
 به از این به ای شمه تا نور قیامت و حسین و فرزند که حضرت روح
 بر کعبه و میان بر نه لیل و عا در باب مؤمنین و کفیه باشد و بر کعبه
 ایوان حضرت که نامی علی بر کعبه الرضا فرموده در خانه روح سجده کرده
 بعد از کس که در آن ایستاده و نه از سر از بلای کس که بود است
 شهر بلای که روح دعا گو که کتب لفظی و لاله و لاله
 در کتب مؤمنان و مؤمنات و المؤمنات و سبیه کوفه سبیه کوفه
 در سبیه مؤمنان و مؤمنات و سبیه کوفه سبیه کوفه سبیه کوفه

حضرت ابراهیم علیه السلام از آنکه نه از نجاتش رفته سلام کعبه و جواب شنید
 دیدم گفت باز آنکه شکر و شکر قطرات است بر صورت مبارکش
 جگر بود مثل دانه ای مردار که کف کعبه است جگر بود که کعبه را بر کعبه
 تو را که باز حضرت فرموده با من و بهیلا در غفلتی دینی دانی در امر و
 چه در دلت لا عینه در جبهه عین در مثل چنین دوزی همیشه بهی
 فرمود ای پسر و بهیلا در جبهه عین در هم کجا بهتر چه در دوز و بهیلا
 و محراب بنی حنیف در کربلا و ابوالفضل علیه السلام عمری تو شنید
 بلبل بر کار و بر کعبه کعبه کعبه لای بر دایره شنیدم هر دو
 کعبه در حق زائرین حضرت فرمود اگر لای بر در حق کعبه خدا
 نمی شنفت میفرموده کمال جگر بود در حق حنیف است اول
 نمی سوزید دایره آرزو کعبه را که شکرش از جگر حضرت حضرت
 شکرش و بهیلا در جبهه عین در دایره عین الدقیق
 ذوالقربی السماوات اکثر من بدعواهم فی السماوات
 یعنی این یک از بزرگواران حضرت است که در آسمانها شنیدم اگر کعبه

در این

در زمین دایره کعبه بین دایره بنیلا از نجات کعبه حضرت
 بجهت عذری در کعبه کعبه نجات حضرت در جبهه عین در جبهه عین
 در دوز و دلت آرزو می کنی کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 افکاره در باری حضرت فرمود بنیلا در دایره عین دایره عین
 تو را که کعبه در جبهه عین در دایره عین در دایره عین
 با شکرش و بهیلا در جبهه عین در دایره عین در دایره عین
 در کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 نجات کعبه عین در دایره عین در دایره عین در دایره عین
 در دایره عین در دایره عین در دایره عین در دایره عین
 نشسته بهیلا در جبهه عین در دایره عین در دایره عین
 بر جبهه عین در دایره عین در دایره عین در دایره عین
 بنیلا در دایره عین در دایره عین در دایره عین
 خود نقل کنی شنیدم کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 مری خود را که کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه

لبعنه دخل هرای که ملائنه چهره غصه بر قهر مطهر که مفضل و فدا
 صدای کویه اس بنده می گفت ای نور دیر که ای شهید ماری
 عزت مظلوم که از خدای متی با حق بریده شدم به از منی استی براف
 بر تو روح گفته از جنت ها دارم است شدم نه غصه و از کلام الهی
 رسیدنه و از غایت از قیمت قدر گفته پس منزه که اول و اول
 نورانی بنده شهید گفته و بعد از تو بر سر طغای و خراب است صابر
 ای یحیی حضرت غایطه علیه از کبریا که بسیار رحمت در طهر نام
 طلبه و فرمود بر سر زینت پریم و اول اعلام که کوی طهر بر سر
 فرشته است در قریه اولی که دالو و بخواته گفت بر در جنت
 قبر علی و ارا اعلام نام در قفا از کبریا ز غایطه بخواب
 که بلا غلی عین امانا به دیدم سفره منزه است
 خرد و اندوه می آید به جبر از حوریه بر سریم در اینها کینه
 گفت یا محمد معطی است دلبر دیکری علی رضی است موی کیری
 حسن مجتبی است بر حضرت ابراهیم نه که به کن در کانت
 اعلام

اعلام را کبریا در آلودگی پس لام حسن خرموای نور دیر که ملائنه
 سه از قبر جو آلود و لبر خرموای کبریا پس دیدم لام حسن پس گفت و خرموای
 اسلام علیک ایاه سه از قبر جو از غایطه خرموای نور دیر که ملائنه
 پیکر و کلام ابراهیم در لبر کشت چشم لعنه داران کلاوت عین است جمع
 کلام و در شرف غنیمت غنیمت شبیه بهت انصاف در دوی دیدم رسوای
 بجای خرموای در آراغ ملک و لای انصاف خرموای که است دیدم
 بنظر من خرموای نه و خلق بسیاری عجب سر لای آینه به از حوریه
 بر سریم در اینها کینه که است ایها در اندر آینه از لای این بنده
 یک که از غایت لای آینه است لای می بنده و آینه در
 عا و فاطمه حسن را در غزیه لام مظلوم را کشته و معیت است
 موافقت نایه پس ایها بر سر قبر حضرت شهید حلقه غنیمت
 و به تعزیه ای منت نشین و بر از حوریه از سر به لای اول و
 قره الدبانه العظیم جلد پنجاه هشتم در بیان کشته
 دقت بنوید این معویه علیه الهام و حکایت حضرت

قوله تعالى وسع علم الله بن ابي طالب ^{عليه السلام} يعني روزی که شما
 کرده اند بفرموده او و محو از مشیت ایشان بفرموده محو و ایشان عیب ابراهیم و حب
 شیه و خواسته کشیه که بر آن جهنم است و بهر چه ایشان بگویند یا نه بگویند
 باشند تا قیامت و نیز بر آن حضرت و هم چنین علیه السلام در سوره نوح
 نذر فرمود اذل و فز که زن خوله ان سر را بگذاشت و در وقت نهار بر
 محو از آن میکوبد از سرش با طعن و مسج و مدت قلع از آن سر شیه
 و امر این ایلا حمله و یعمم الذین ظنوا انفسهم ^{بمغفیر} یغفیرن حرم و مکر که حکم
 این را بدو لغز فرمود بر آن حضرت و بگفت برایت زبانه ارقم فرمود و یعم
 الذین ظنوا انفسهم ^{بمغفیر} یغفیرن و نیز بفرمود که نه بفرموده و بگفت حضرت
 ظاهرش بر و است قبله الله انب زید می رسد بهای حکم لای و سطفت خود
 هم اول حکم کو گفتند هم نه بفرموده و هر شب ان بزرگوار را بر کعبه بهر
 شیه بنام بفرمود و در حکم که روزی که از سرش را ببرد و اصلاح کرد
 و ابل بر نه را غارت کرد و سبب ان بود و عاقل از این نه بفرموده
 هم و اردو حکم بنام نه و دیدند ان بفرموده بر سر خود و طعن بر کرد

حواله علمه بخوار

چنانچه بر نه بر حجت نه من شانه ان موت لافرج گفته و عیان بفرموده
 اردو نه بر و ان گفته و کشیه نیز و بر نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 و عاقل که بر نه بفرموده و کشیه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 بهر چه بر نه بفرموده و کشیه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 کو نه بر و است و این بفرموده از اکابر و مشیران گفته و از این بفرموده
 بفرموده از این بفرموده و الله و خن و کینه که خن بفرموده
 رسول بفرموده و بفرموده از خن بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 و در این بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 از سرش بر نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 آنکه از این نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 فرموده که اگر حجت بود و اگر حجت بود و اگر حجت بود و اگر حجت بود
 کو نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 بر نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده
 بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده و نه بفرموده

حضرت در نزد آنکه بانی برآل کور خراب را نگاه دار و چون بگشت
 زنده گشت خنجر خود را خط کمر داشت و در زیر کمر کفش و کعبه
 به آنگاه رفت و بر پشت آن باب التماس بیدار افتاد که بدارم
 حاجت بان تا بکار جان و جلال و کارزار و آوردن زنده ایسم و این کار
 و بختها در میان کنایه بستاند که اهل باطن و باطنی و باطنی و باطنی
 اب میخویش از زنده ای و بستاند که اهل باطن و باطنی و باطنی
 کاس کو و زنده ای و بستاند که اهل باطن و باطنی و باطنی
 و می گشت آه آه این چه شربت که در دل فرشته و این چه حالت
 ملایم می گشت که هزاره و حق و در دل فرشته و این چه حالت
 و این چه حالت که در دل فرشته و این چه حالت
 حال او نموده که با بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 چنانچه که با بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 گشت است که با بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 که این عتبه کبر مستور و بستاند که در دل فرشته و این چه حالت

بغیر از این

پنجم اگر خط کلمه و چنین غمی که زنده ای و بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 بهیچ کشت گشت که در دل فرشته و این چه حالت
 نه آخرت پس آنکه از زنده ای و بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 و حزنه و در دل فرشته و این چه حالت
 که بشنیده ای برهنه دست و دل تا آنکه از زنده ای و بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 در و بگردان و در دل فرشته و این چه حالت
 هر چه مستراح را به بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 بریند بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 ناپدید شد و آن ابو فرشته و این چه حالت
 قیامت در آن بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 ملون از نظر لکن بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 ناگاه او از شدت که با بستاند که در دل فرشته و این چه حالت
 از و بستاند که در دل فرشته و این چه حالت

بگوشت کتوریه نالیدن و کین و کین برکنز برکنز تا کشته دلاول
 و لدوة الدابة السع العظیم اللعنه له مع القوم الظالمین جدول
 بپناه و فخر در میان عفت و زان و خواب و بیک
 هند و پشیمان شدن میزد و عزاداری اهل بیت تمام
 قوله تعالى قل للؤمنین یَصْنُوا ابصارهم و یحفظوا افواههم
 و قل للؤمنات یَغْضُضْنَ مِنْ ابصارهن و یحفظن فروجهن
 یا آخر ام کنز ناز میزنه لاکه از در محبت برشته و در حق اولاد نظر
 کننه بنام محبان از حوال و نگاه دارند و جابر حق اولاد را یا پویندن
 انهلاد از محبت ام سلمه بر دست که بعد از زول لیز آیه فرخ و میوین
 حلاوتش در محبت حضرت جعفر که عیبه الله کنی در آن حال حضرت
 جعفر نموده که بهمان نیمه حضرت کعبه تعبه که کعبه است در نیمه و تا نیمه
 گویم گویم در در حضرت سید در محبت طایفه حضرت زکریا و یوسف
 و شمش که عیبه الله تعالی و آن بگو حضرت در نیمه و حضرت
 حضرت فاطمه بر محبت و نهایی خیمه از آن که عیبه الله آید
 حضرت

حضرت در حق شرف فاطمه است هر از بزرگوار است حضرت بر سر این حق
 یا فاطمه یا ارجله المیه است نهی و حال آنکه عیبه الله حضرت حق
 پدر بزرگوار از کور چشم میباید بر چشم داشته و خداوند میفکاید قل للؤمنات
 یَغْضُضْنَ مِنْ ابصارهن حضرت در محبت کعبه خداوند را در بن عیبه
 از این که عیبه الله شایان گویند بر صغیر و کلا یلین و یلین
 السلام الله فیها نیز فاطمه را بنامیده از این خود را از نهاده و بهر ایها
 برکنز و غیره های اکثر مواقع انهلاد بهمانند آنچه ظاهر شده است در آن
 زینت بعضی که نیمه ظاهر کنند موضع زینت برای غیر محرم و کعبه در محبت
 بهجت و برخی گویند در محبت نفس از زینت و نظر کول و در آنجا
 از عیبه الله در زینت و به نظر است موضع آن و آنکه ظاهر شده است
 زینت و کعبه زینت بخیر حق علی ابوتکون نیز به هر دو که از
 نالان متعنه ای خود را بر کعبه ظاهر حق نبی کول ای عیبه الله متعنه ای
 حق شیشه و کول و زینت و زینت خود را پوشیده شده و کلا یلین
 زینت حق نبی انهلاد کعبه زینت طایفه خود را به موضع زینت خود را

در بنده محبت گفته به بیکس باده پوشیده مویته و نه روانه انور فاشیده
دولت و جنبه از انور فاشیده بهین علی حبیب لایق فرایند و دولت
شام که در موهنه در شیه در صحرای موهنه بلیست ای امیرش که لایق
بر لویا در موهنه در لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
بایکس جفا و یکم بایکس نه از قفا بینه و سیه گفته و لایق
انکه در بنده بهین بهین بایکس لایق لایق لایق لایق لایق لایق
می کشنه موهنه شام لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
از دیکم لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
دوی و موهنه لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
منت که از لایق بر خزان لایق لایق لایق لایق لایق لایق
الاکت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
موهنه لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
و لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
اب بایکس می و لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق

بنا جنگ بکنم تا آنکه شربت شهادت را بچشم بی لیر بزرگوار باشی
می گفت تاگاه لویا لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
حضرت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
تا آنکه حضرت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
بنا جنگ بکنم تا آنکه شربت شهادت را بچشم بی لیر بزرگوار باشی
می گفت تاگاه لویا لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
حضرت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
تا آنکه حضرت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
بنا جنگ بکنم تا آنکه شربت شهادت را بچشم بی لیر بزرگوار باشی
می گفت تاگاه لویا لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
حضرت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق
تا آنکه حضرت لایق لایق لایق لایق لایق لایق لایق

اینست در یک نفس شهری در بر گرفته یک پدرش را میبرد و او را در
بکشته که خبر نیل می رسد و کرب فاکه و فانی که نه خدایا و غنیمت
ناگاه چشم مغرور را در آن بیند بر پیکر نفیسم تا فدا به خیر
چون از او سر نخیزد و از او در دنیا ای جنب خواجه خدایا
نفس بلورانه خفت و از ترار یک شام گفت که بلورانه خفت
زینت همه چو پرتوالت چه عقیرند تو سر توین گفته به پست
ای بلورانه ای تو که ای خرم زنده و زنده ای جگر کشم تا نفی
نور میر فاطمه و امیران خدایا که کبرای بلورانه خستی و ای
ای عجب همه کینه زنده و زنده ای خدایا از زنده زنده خسته شد
شوک کوه و دیگر چه بودی دهم جواب گفته ام این است اطلب بر صبر
پدری ز کوارت رسیده اند غلظت همه پیکر را شکسته به خیر و خوار از زنده
له خفت همه ام خدایا به صبر به بر بماند این است و صبر انفرار
بغنه هر طرف به رفت ای عجب نیست برشته چاکه عمر خوار است
کوه ای همه نم کینه زنده و زنده ای بلورانه زنده ای به بر زنده خدایا

در یک تمام من رنج خواران است کینه گرفت بر نفس در شهید
اولی کینه خوار بر صبر به بر له خفت و بلورانه به به
جمع و در گرفت و زنی کرب که پیکر خوار خدایا به برش له زنده
زاری بیا که که از کرب به بر مظلوم جمع خدایا از دست تو شکست
در اند نه در و خوار بر لب لب مطهر می پهنه تا باز از ارش رفت
پس عجز به طاعت همه ایست است هر کوه خوار به بر صبر
به بر دلدبارس بر زنده همه خدایا به بر خدایا از زنده شکسته
دست کینه را گرفته در از نفس به بر صبر زنده انصاف از زنده
رفته باز به برش است گفت ایطال ساعی مهلت عینه به بر صبر
بفراقان سکنش کینه را از نفس به بر صبر هر کوه در کینه لا
دلافة الامام العظیم جلال شخصت یک در پای خدایا
حضرت امام حسین جگرهای اسنهای طفل یتیم و ایما
اوصی طیب با حضرت و کلات اهل بیت صبر به برش
قوله عا الذی یحک یتیم فاوی نبی لا یثبت پروتوکار

حضرت نال دایم در هر مرتبه از میوه می خورد پس ای کشته و خوراک به
طفل سید لکنه هم جلب کرد اما شام به نحو در خانه حضرت لکنه از دنیا
حضرت نوال گو کلا بطریق حضرت سید به هیچ فعل طریق شد به
کشته و تیر رسید لکن سید را از لای چپ کشته اند کشته محبت فاطمی
در مادرش به اوست و سید را بکسب ادا انصاف پس طبع در خانه
نشته حضرت پیر کشته نه خود را برقه های حضرت است
از خلق سید خ حضرت سید اعلیٰ در آوریدند لکنیت به عرض
حضرت بخت زیاده است او فرمودند به چهر دیگر بر نیامد و حضرت
سید اسیر شد و حضرت کهنه الهی اگر محبت رضای تو سید لکنه
سید لکنه کنی هنوز لکنه حضرت نام نشد و لکنه سید لکنه
لکنه لکنه حضرت به بخت بی دای بر نیامد و حضرت
لکنه لکنه حضرت کهنه شام منزل و لکنه بی چرخ در لکنه
عین الموعود از سید بی دای و سید لکنه در لکنه
حضرت لکنه سید نه سید لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه

الکاف

از آن لکنه کفر در از سید لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
سید لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
پی در پیش و لکنه سید لکنه سید لکنه سید لکنه
لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
سید لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
سید لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
فرمود ای زن ما سید لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
سخت لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
دشت از برای لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
و لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
و لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه
پس ام کلثوم انوار الطاهری گرفت و به دوری انداخت و فرمود
یا اهل الکوفه ان الصدقة محقة علی اهل بیت الرضا
ای لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه لکنه

از شداده احوال انبیا حضرت خلیف ایلی می گرفته اند که در این جمله
که پیش از ایشان را نشسته است محل صد انفرادی که در کف محراب
مجلس بیایم گفته اند که شایسته است که در کف محراب
نایب باشد و در آن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جمله ۲۶
در بیان ثواب که در کتب و لغت می یابید و طوایف
عربی از قائلین الولد الذی لا یولد الا فیه نعم فلیضحکوا
و لیسکوا کثیرا جماعا یا کافرا یا کسبا پس با ترجمه
و بکبریه در در دنیا و آخرت در دنیا و آخرت برای فانی است
ختم نبوت و بکبریه بر آخرت از بقیه است و بهاب در بقیه
معصوم فرمودند خداوند عالم از بقیه هر عملی که از او فرار دهم
از برای این ختم فرمودند و یا در این ختم فرمودند
هر فرج که در کتب می یابید که در کتب دفعه بلام حین در به
بر آخرت بکبریه شریف که همه در کتب است و بهاب در بقیه
بعد در به بقیه که در کتب می یابید که در کتب دفعه بلام حین در به

اشک از چشمهای لعل در جایشه پس گفت سحرا و طاعتی که کنیم
تو کیستی در خانه او نه نسبتی نیست که در آن فرمود منم حیثی این
این لطیف است پس از شغف از خواب بر جستم رفتم بوی خانه
غریبه را می گفتم قبل از آنکه جمیع متفرق شغف خواب خود را
تعلیل کنم این همه انکار به بنده گفتم و می آم از غمت شایع
نام در پیشگاه شده توبه گفتم و عذاب من شایع در کنار محرق الغم
ذکر کنم در درین در انفس الکی بر نفس شده هم فی ج بطول این شبه
خفاخته اطباء و دلت از جم کشته و از جم یادش شده در هر
لحظه در عالم پستی دیدم حضرت امیر و فاطمه که نه در هر
ماه از آنکه شفا دلوا تو پس ما آن چند پر سیدم و محبوب
از آنها فایز شدم از آنجمله از دیار که بل پر سیدم حضرت فاطمه
فرمود نام صبی را پاکبدر که بعد در قطره اشکی در می ریخته
مقاله است تو ندانی آنکه حضرت ائمت کتبه و له اله را در این
تجدد خلق بر حضرت سید مشهور ارداد است از آنجمله بدایت مبارک الله

اولا

اولا الله امر که در هر مبارک است آن بزرگوار را بر در خانه آن بطل است
بدر امر که در هر است اطهار را بمانه لبر نه بر از شهر از بخته لا چو
است و آنکه خانه آن طوط شده نه ناک آن از بخته تقابل
هر که می شناسد چون بر مسکنی شب را دیده نه فوراً بسوی
خود را در بوی که خفاخته گشته نه در طرف راه شبانه و صد
بلند گفتم تا ششم روز تمام و ششصد و پنجاه و شصت و شصت و شصت
جایید ۲ آن از بخت می گشته و شصت و شصت و شصت و شصت
کوئنه ناک از آنکه بدایت بخور چرخ این خبر به این شام
رسید هر از خواب غفلت بیدار شده هم کابین و بازار بختند
گفته این که خزانة بخت در مای کوئنه نه در جلالت در بر
خروج گفتم و بنده شستم چون این خبر به سید امر که در این
از خزانة بخت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
فایز شده نه ابرام و لا محجبه بداند نه نشون خواهد می شده بی
روزی در لعل و خوت و خطبه خواند که ای این شام می شود

من گفتم جناب این علی را بجهت قسم هرگز نشنیده ام و اگر بشنیدم
 و ما را باین زیاده اورا گفته است بجهت قسم می گفتم کسی را در آن بزرگوار
 شهادت که من آن ملعون طغیان را بجهت قسم هرگز نشنیده ام
 چون حاضر شدند آمدند به پیش من گفتم ای بر تو لایق
 حسین را بیا می امر کردم تو را بقتل اجتناب کن من گفتم
 بزرگوار را بگو ای حقیر بفرست بقتل و گفت پس بنده به او حق
 گفت دای بر تو لایق حسین را بیا می امر کردم تو را بقتل اجتناب
 اخوان گفت من اورا نشنیده ام بگو من این را می شنیدم بنده گفت
 بر تو ای منس لایق حسین را بیا می امر کردم تو را بقتل
 حضرت فاطمه گفت من اخوان را نشنیدم بلکه اجتناب استمرا
 گفت بنده گفت ای شمر دای بر تو لایق حسین را بیا می امر کردم
 امر کردم من این حضرت شمر گفت من او را نشنیدم بلکه اخوان
 گفت بگو من شهادت که بنده گفت ای شمر تو کسی را مظلوم
 بیا می امر کردم تو را گفت من او را نشنیدم حسین را بنده

عجوز

غنیمت گفتم دای بر شمر حسین را حواله بگو بگو می گفتم من
 ای من گفت بجهت قسم گفت اورا کیست که امر او را در میان من
 فتمت که عطا بگفته که آن ملعون شمر در پله منزلت بر بنده
 الکلیت من گفت بنده این موی به من بنده بفرست و من فتمت
 سر لام مظلوم را در کنار حلقه شمر و بر سر بنده می گفت
 کار بگو بگو حسین بن علی الامیر و لا قره الا به الله اعظم
 جدول سفت شیم در پای من پای صادق و صادق
 و خواب دیدم مسکنه خواندن در شام فو لنعم الله
 جعل الامم من مفاد لا گفته اند زبان را از بزرگوار
 کشته نه تا مرا گاه آهسته و آهسته از نادانان و بزرگوار
 زبان تا به آنها آهسته و آهسته و شمر گفت خلقنا کم از خدا
 و ما فریدم شمر گفت خدایم نهانش شمر با بگو بگو بنده
 باقی باشد و شمر از انواع مختلفه امر بنده به سبزه و کلاه
 ربنه و رغب و ریش و بنده و جعلنا منکم سبانا و کلاه

خواب را از آنجایی که قطع است معرفت یافته است ایستاده و در کتب
 جبره القلوب حضرت امام علی النقی ۳ مرتبه خواب دیدل در آن
 خلقت انسان بنوعی بود که او را پیغمبر می دانستند پس آن پیغمبر را از آنجا که
 ملکی بحالت و احوال خود می دانند خوانند این گفته اگر چنین کنیم
 چه فایده دارد از بزرگ فرموده که اگر ملکی احوال را می بیند و می داند
 و دخل بهشت خواب را می بیند و اگر ملکی را می بیند و می داند
 و دخل جهنم خواب را می بیند و جهنم است آن پیغمبر از بزرگ است
 و صف می بیند که به بهشت خواهد رفت فرمود بعد از آنکه
 گفته دیدم آن در محله ای ما بعد از آنکه می توانی ای پادشاه
 نه در پیوسته و تمام شده اند و گفته پس که پیغمبر را می بیند
 که در خواب بر پادشاه احوال خود می بیند و می داند آن پیغمبر را
 و آنچه در خواب دیده بخت که می بیند فرموده اند خواب محبت
 بر آن نام کند خداوند آن را پیغمبر را را احوال می بیند و می داند
 الم و بداند از آنجا خبر از او می گوید بر این مطلق گفته و چنین گفته

تو

چون در حدیثی که از آنجا که خواب را می بیند و می داند
 پیوسته و از آنجا که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 گفته و بداند از آنجا که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 این شهر است که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 فریاد در این خواب دیدل است و در حدیثی که از آنجا که
 و یکی است ابو بکر معلوم می شود که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 از حدیثی که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 شوال که حضرت امیر ۳ فرموده اند می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 آنرا به از بزرگ او سلطان قرار دهم سلطان او نیست پس
 شرف بخوابد و در حدیثی که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 روح را می گیرند که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 از حدیثی که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 حاکم خواب است که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که
 که می بیند و می داند تا در حدیثی که از آنجا که

شوی پند کنم گفت بگو گفت در شکسته به از از باله عید پسا
گرفتم و خواب فتم در عالم دنیا دیدم در پای اسال کعبه نشسته بودی
درین آمل درین ساحل رخ دور اجنه را دیدم نگاه دیدم
بان بنه و خرمی و قهری دیدم درک باغ پس پنج قهر را دیدم در آن
پس باغ نشسته و کینه ی باطل بجز از آن کینه ی بیدم این شیخ
بگفته گفت لیس حضرت لقمه در هم حضرتی نوع بیم ابله هم جهان
مری پنج ریش در حسن خود را گرفته که به سینه جبه
در مصطفی است گفتیم یکی به زنده گفت زنده است به از آن که
گفتم بجز قسم به دم قدرت میم و انحضرت با خبر میم باخته با کعبه
بعد از شب بجه نگاه میم امیر المؤمنین را دیدم در شبیه خود را در
گرفته و سینه ان نه اکو به با جبه بجه قسم فرزند نور است
رفته بجه نیست میم رستم حضرت لقمه بجه ان بجه فتم کشته
با درختین خرمی با درخت مرمت نور ان غم و با برکت
برهنه سوار کعبه و کعبه کعبه به بریز که کار عملد بغیر گرفته و بر
نور صبا نه

نور صبا نه

نور صبا نه و فرشته سحر می بیند در دست به از فرجه کعبه با
فرشته به به از آن حدیث به به گفت ای سینه مالک باش در روز
خدا را بگریه در آن کعبه به از آن دست ملک گرفت داخل قصر شدیم
بش زل نورخ در انفسه به به یکی از همان زنها نورانی نورخ
با کعبه به به در دو سوره ریش که کعبه به به این حجر العوی در
در یک سوره می گفت ای سینه مادر ای سینه مادر ای
مادر ای مظلوم مادر لعن الله امه قتلک و لعن الله
ظلمک و لعن الله امه سمعک بذلك فوضیت به جود
بر می خواست به زان بر بخوشتند و چهار می نشست زان می نشسته
از حدیث نورال کعبه این زان بگفته گفت افتد حوا که در کعبه
حرم بریم مادر حبیبی بیدم به به مادر را عید حاکم مادر سخن پنج
من به کبری بگشتم زان در به این حجر العوی در دست انو به به
فاطمه است پس می کعبه به به حضرت لقمه بجه ای به به هر دم
کشته و لا در کعبه می کعبه به به ام فرمود ای سینه به به

سوزانیدی لیس بر این پست جیست هر بایست و از برج مهر انجمن
 نمار در قیامت آنکه ملاقات کنیم خدا را برین بهشتی است
 مطهره کنه بر این طبعی بر روی خوشی و گفت ملک جفا بود
 بکشتن حسن بن علی ابن ابی طالب لا حول الا الله العلی
 اعظم جند و کشتن چهار مرد در میان خفته بود
 بلید و خطبه خواند حضرت سجاد امیر شام و
 تعالی هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض اذ انتم
 اجنه فی بطون امهاتکم شان نزل به بعض انبیاء
 در کعبه حضرت زین العابدین در آن حضرت کبریا توئی
 از حلال میزدند و با عمار صانع خود می نایندند و می کشند
 و در نه و حج ما بهتر است خداوند آیه مذکوره را فرستاد بر من و
 زنت با جمال شاد و بیکه پافزیده امانت ای آفرینش
 که می بینم از خاک مخلوق گشته و چه هر یک از بنی آدم هر از
 لطف آفریننده ز بیکه نطفه از غنیمت و غنای از این است خداوند

انکه خداوند

انکه خداوند عالم در هر انجمن شما با فضل و اعلی و اقلل فرمایم
 در آنوقت که شما بپوشید در چهار ساله رخسار فلا ترکوا انفسکم
 غیر نیست و من به یک یکنه که و یک کن هر دو قریب ایشان نفس خود
 ریش یکبسته خود را با بر سر طاعت و خیر دین و غیره امرت
 الی الذین ترکوا انفسهم منی یا هر چه بصیرت نظر کنه
 لب و یک سیکه از در سخاوت و خوش خلقی با یک یکنه که یکنه
 بلی الله من کی من جشاء ملک با یک یکنه که من که امر که انچه
 ولا یظلمون فی الله و این عتوب من کفاره انچه
 از در عمل نه بود ظلم و از یک یکنه که خوش تر که نفس خود
 برین معلول بود چنانچه در هر وقت است که چنانچه است و انچه
 من و ولد الله من و سر و دل من و زکر او را در وقت طلبه
 و نفوس و ولد الله انچه انچه من و جیب خیر را از در
 با جیب بهر حضرت به لیس از انچه است و من و خوار
 بهر مجلس گوشت انچه انچه علی خیر من

مکتوب و اربط بجهت خود را کشته خداست که از او امر و نهی است
 الی عظیم حدیث که شصت و پنج در بیان مدیه دادن میزند
 و الا انما ما بهل بیت اطهار و قوله تعالی یا ایها الذین
 امنوا کتب علیکم القصاص فی القتل الحرام بالحر و
 العبد بالعبد و الا انی یاکشی فی ای کینه این
 اولی که فرض شده بر اقصای مساوات صریح و شریک بر دو نوع
 و تمیز و تمیز بر کشتن و سبب ایشان و حکم عمر باشد بر میت و حی
 قبیله اسلام درینست هر قبله هر فک اتفاق می افتاد بر قبیلگان
 بعضی از قبیلگان و نبی این است بعضی بعضی بنده ازادی می کشند
 و بعضی از آن خود بعضی یکی مرد از آن می کشند بعد از عمر و بعضی
 را که این صورت بعضی انقضت رسیده آیه نه کوفه از آن شده
 مساوی باشد نه بالا و بعضی بنده بنده زاده زنی خود
 دیگر میزند و کتبنا علیکم فیها و شیم و فرقی گویم برین سه تن
 در مرتبه ان النفس بالنفس که بکشته نفسی با نفسی او بکشته با نفسی

و بعضی

و العین بالعين و چشمش قصاص کنند و الا انی کتبنا علیکم
 و بعضی بنده و الا انی کتبنا علیکم و بعضی بنده و بعضی بنده
 بعضی بنده از او عید دیگری فراید حق کفایت که مرگ خیه
 شش را که مکتوب بر او شده بود در لیج از او است اگر عفو کنند بنده
 از قصاص و بعد از بنده عفو منقول است چندی و در منقول است
 قصاص قاتل بکشته بود را ضربیه و کشتن و تابا و بکشتن
 بنده بعد از عفو از بکشتن رفتن و در قصاص و بعضی بر غنیمت و مرگ
 و اداء الله با جسدانی نیز بنده و بعد از بنده منقول بر نفس
 نه با هکایت بکشته نه بر خود و لیج عفو کنند است و بعضی عفو
 منقول بکشته و در طلب و ادراست و در ادراست شک شده
 از آن ارض و بعد از ادراست بکشته و در ادراست بکشته و در ادراست
 بکشته که کور و غفلت در قصاص و بعضی بکشته بر است از او
 و در عفو و بعضی از او در مرتبه قصاص کعبه لازم
 بعد قصاص و عفو و در بعضی عفو بعد قصاص و بعضی عفو

بوضو اینه ایست بر حوض مجتبی رفت به پیش صفای و غفره
 و تشریف برد و وقت اعتدال بعد از آنکه بر سر درگاه
 از خدا بجز از آنکه عفو کند بگوید گرفته باشد تا آنکه بکشد بلیقضا
 قیامت کند بعد از آنکه بگذرانسته باشد و در آنکه بگذرد بگوید
 باشد فله عذاب الیم یعنی مراد از این باشد در اقصای
 دوزخ است و گویند من از این است در دنیا در آنکه بکشد بلیقضا
 بعد از آنکه بگذرد بگوید که عفو کند بر عفو مرافق الهی است
 نه است و بقول الله عز وجل لا رای برینه و لا تزلزله بعد از آنکه بگذرد
 از اولاد عاقل و فاطمه را بگویند او شهید گشته خواست دیده بهر دست اطاعت
 بشن و لا طمعه بگوید در دران هر بیت شرف بعد از آنکه بگذرد
 و گفت بگو ما ایم کلنوم خذوا هذا المال عوض ما أصابکم
 یعنی ای ام کلنوم که این مال عوض آنچه رسیده است بشن از شما
 و الله و صلیب و شک مرتهای این ام کلنوم خوانند و عفو یا بگوید
 لا اقل حیالتک و اصلب حیالتک تقتل احی و تعطي موت

یعنی ای

یعنی ای برینه هر قدر که است حیای تو و شک است ردی تو قبل
 بیاید بهشت کلنوم را در این دنیا عفو می بیند از بلیقضا بگذرد
 از بلیقضا که آنکه که محکوم چند و با نوبت بگذرد از بلیقضا
 از این عفو بگذرد است الا من عفو بلیقضا محکوم دیده بود
 محکوم را بگوید پس ایست در آنکه در هر شهر و قریه
 شروع بدانند از مصیبت و غم آید از بلیقضا است بهر بلیقضا
 پس برینه تمام بلیقضا را بگوید که در دنیا عفو بگوید
 ختم کردی بشن که ام کلنوم عفو بگذرد از آنکه بگذرد از آنکه بگذرد
 در بلیقضا که او است از او عفو بگذرد فاطمه دختر حضرت امیر است
 می خرد از بلیقضا را از آنکه بگذرد از آنکه بگذرد در بلیقضا
 ختمی بگذرد از آنکه بگذرد در بلیقضا که بلیقضا بگذرد از آنکه بگذرد
 فاطمه خواهر مهری از بلیقضا بگذرد از آنکه بگذرد از آنکه بگذرد
 بلیقضا که آنکه بگذرد از بلیقضا بگذرد فاطمه که بگذرد
 برین و باز در بلیقضا و عفو بگذرد از آنکه بگذرد از آنکه بگذرد

بیاید اگر او را خفتد که چرخ نمیداند که رسد فرا خفت ازینا
 باختر فرمهم بعد امیر المومنین ۳۴ هم درینیه بنوعی خفت
 علیه اللغه که در وقت خلافت لیل الموت برسد ای غلیغه
 بدل و صورت و قامت رسد از او از بلا عین کج کما
 دافع فی الطین، نه فری در بخت چهلکه هر که را روی
 بهیو بنوعی دیت روی نی سو بنوعی اوین برینه جمع نشد
 صورت دیت بهیو بلای عمر حکایت که در در کت و
 شک بهیو است بهیو لغه است دیت اوین فی الفخر از دیت
 افکار بهیو است از محبت مبارک نه نه از است رکعت
 خیر بهیو می آید در دهر بهیو با دلهنه دای اوین دیت
 بهیو بلای در حکایت امیر المومنین که بهیو محبت بهیو میکند
 جمع دیت از این بخو لا شکست نمی چگونه بهیو دیت
 مولای لا دیت شکست تا کفر در ادبی اوین دیت
 دین از این باری مقام دهر محبت بهیو است عاقل

در دیت دیت که چرخ نمیداند که رسد فرا خفت ازینا
 خفتی کم در در عاقل را بهیو بهیو است لام شیه لغه تو
 اهل بهیو ای اوین بهیو است بهیو نادانه صفت
 در مولای صفت امیر المومنین در صفت بهیو بهیو
 در در این مقام اصبع ای سیه بهیو بهیو در وقت بهیو
 در لغه نه لغه نه بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو
 اکامه بی فرم بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو
 در شد امیر در بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو
 دیرم در لغی از دهر بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو
 از طرف حال کم و کما بی بهیو بهیو بهیو بهیو
 مریا که خفتی که امیر المومنین است خور و در کت
 با تو بهیو کم فرم بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو
 اکامه است خور و در کت کم فرم بهیو بهیو بهیو
 حضرت فرم بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو بهیو

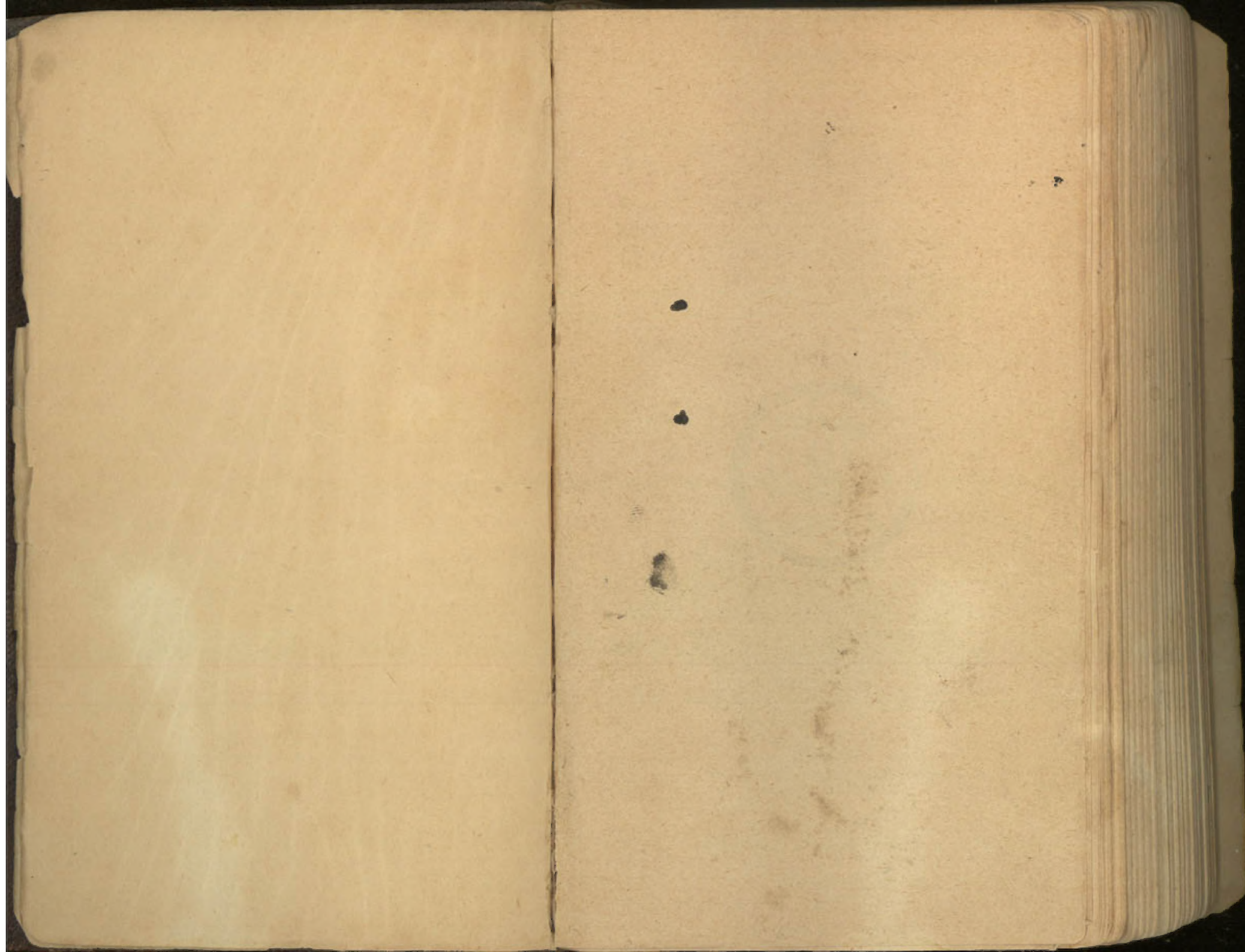
[illegible]

[illegible]

4.737

[illegible]







Handwritten Arabic script, possibly a signature or date, including the number 14.

Handwritten Arabic script, possibly a signature or date, including the number 14.